إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۵

کتاب فوائد انتساب جامع مضامین تصوف و عرفان سرمایۂ فلاح و دستگیری اعنی

مکتوبات جوابی
حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری
قدس سرہ

مع

مکتوبات
حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی
سید عبد القادر جیلانی قدس سرہ

حسب تحریک جناب فضیلت مآب زبدۃ العارفین فخر زمن جناب مولانا محمد ابو الحسن صاحب عم فیضہ

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع مزین مقبول جہان گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد
بدانکه این چند مکتوب مرغوب که بتحریر پیوسته قصه آنست که در مدت بیست و پنج
سال شیخ الاسلام مخدوم جهانیان شرف الحق والشرع والدین مدام جواب عرایض
شیخ مظفر مرحوم ارسال می فرمودند در ذیل بعضی مکتوب مسطور بود که باین مکتوبات من
حل مشکلات و معاملات آن برادر است باید که کسی را ننماید که موجب افشاء سر ربوبیت
گردد بنا بران هر بار مریدان التماس میکردند که انتساخ کنیم تا سبب استفاده گردد از
کمال رافت کسی را نمی نموده مهر کرده ارسال میداشت آن ملاطفات را محرر این
سطور مشاهده کرده موازنه دویست و چند مکتوب دیگر زیاده بود که چون هنگام رحلت
شیخ مظفر مرحوم وصیت کرده که درون کفن من دفن کنید بسبب وفای وصیت جمله در
کفن بآن نهاده شد تا آن اسرار پوشیده آن بزرگوار پوشیده رفت یک ملاطفه
مختصر در میان خریطه مانده بود بخط شیخ الاسلام که پیش این دعاگوست این چند مکتوب

ازان نقل کرده شد تا خواننده و شنونده را سبب نفع دین گردد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب اول بجانب شیخ مظفر** الحمد لله دائما بیت

هر بلا کین قوم را حق داده ست ؛ زیر آن گنج کرم بنهاده ست ؛ در حبر سبحان شهد البلاء

علی الانبیاء ثم علی الاولیاء برادر عزیز مولانا مظفر سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کند باید

که در کار خود مردانه بود و از شدائد امور و از کثرت ابتلا و امتحان گوناگون که در راه

سالک است نباید که در کار قصور و فتور راه یابد ای برادر در عصمت الانبیاء آورده

اندکه کار خداوند جل و علی بر یک نمط نیست و نتوان دانست که اقبال و فتوح حق

سبحانه و تعالی بنده را از کدام راه پدید آید از راه نعمت یا از راه محنت یا از راه

عطا یا از راه بلا موسی پیغمبر را صلوات الله علیه بعد از زادن او را در تنور بر آتش

افگندند پس در تابوت افگندند پس در دریا انداختند پس در دست دشمن افگندند

پس در دست او سوت قبطی راندند پس از خوف کشتن در غربت افگندند پس ده

سال در شبانی افگندند چون بمصر با زن و فرزند روان کردند در بادیه نحو خواه افگندند

شب تاریک شده بود ابر تیره بر آمده و برق جستن گرفته و گوسفندان رمیدن

گرفتند و گرگان در رسیدند و راه گم کرده و زن را در زادن گرفت سرما سخت

فرو گرفت و آتش نه هر چند چقمق میزد هیچ آتش بر نیامد چون از همه وجوه درمانده و عاجز

گشت ناگاه فتح باب از غیب پدید آمد که گفت انی آنست نارا چون در طلب آتش

آنجا رسید گلی دیگر شگفت که انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی

وانا اخترتک فاستمع لما یوحی موسی علیه السلام در بسط و فرح افتاد و بزبان حال

گویان شد **مثنویات** منم این کز تو هم به وصالی ؛ زهی خوش اتفاقی طرفه حالی ؛ گدا گے

را ازین بهتر چه باشد ؛ که بادپیش سلطانی مجالی ؛ هنوزم نیست باور کین و هما لست

اگر در خواب می بینم خیالی ؛ مگر من در بهشتم زانکه دنیا ؛ ندارد اینچنین صاحب جمالی ؛

اینجا معلوم شد که نتوان دانست که فتح باب طالب از راه نعمت بود یا از راه محنت یا
از راه عطا باشد یا از راه بلا که ان الربوبیة غیر معلولة لو جبرت الاحوال کلها علی العباد
علی ستین واحد لاحاطه علم العبد علی الربوبیة والله تعالی بصفاته غیر محاط بیت هرچه در
خلق سوزی و سازیست * اندران مرخدا را رازیست * عاقبت وخاتمت ما وجمله
مومنان بخیر باد آمین رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب دوم درجواب
عریضهٔ بندگی شیخ مظفر رحمة الله علیه امام مظفر بداند که این قسم از معاملات نیست
از علم مکاشفات است و علم مکاشفات در قلم آوردن رخصت نیست اما اینقدر که
نولیند اینست موجودات محسوس را عالم ملک گویند و موجودات معقول را عالم
ملک گویند و موجودات بالقوه را عالم جبروت میگویند و هرچه ماورای اینست آنرا
عالم لاهوت میگویند و برین عبارت هم گویند ملک عالم شهادت است و ملکوت عالم غیب است
و جبروت عالم غیب غیب است خداوند عالم جل و علی غیب غیب غیب است بعد تقریر
همچنین میکنند که لطافت عالم ملکوت لغایت لطیف است و لطافت عالم ملکوت هیچ
نسبت ندارد با لطافت عالم جبروت که عالم جبروت لغایت لطیف لطیف است و لطافت
عالم جبروت هیچ نسبت ندارد با لطافت ذات پاک خداوند جل و علی که لطیف لطیف
لطیف است هیچ ذره از ذرات عالم ملک نیست که ملکوت با آن نیست و بران محیط نیست
و هیچ ذره از ذرات ملکوت نیست که جبروت با آن نیست و هیچ ذره از ذرات
ملک و ملکوت و جبروت نیست که خداوند جل و علا با آن نیست و بران محیط نیست
و از ان آگاه نیست وهو اللطیف الخبیر اوست که لطیف مطلق است چون لطیف
مطلق بود محیط مطلق باشد که هر چند لطافت بیشتر احاطت بیشتر از ینجا فهم میکن
وهو معکم اینما کنتم ونحن اقرب الیه من حبل الورید اینست که گفت رباعی آنچه تو گم
کرده کز کرده * نه هست اندر تو تو خود را پرده * گنجی که فلک برای آن سیر گرد انست

آن گنج یقین ترا درون جانست ؛ و ازینجاست که میگویند ملک بالست و ملکوت بالست
و جبروت بالست و خداوند جل و علا بالست ازینجاست که میگویند حقیقت انسانیت
مظهر و آئینهٔ سر الوهیت ست چنانک گفت **مثنوی** تا نیامد جان آدم آشکار ؛ ذره ندانستند
سوی کردگار ؛ ذره پدید آمد چو آدم شد پدید ؛ و کلید هر دو عالم شد پدید ؛ زیاده
ازین نبشتن نتوان که دار سیاست در کار است **رباعی** زنهار مگوی بر سر جمع ؛ گر عاشق
صادقی تو اسرار ؛ دیدی که بسکر عشق رمزی ؛ حلاج بگفت و رفت بر دار ؛ در وقت خویش
بدعا یاد آورد و السلام **فائده** این حدیث در سورهٔ عنکبوت در زیر این آیه ووصینا
الانسان بوالدیه احسنا الی آخره و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما
الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون فامر الله تعالی بطاعة الوالدین فی الواجبات حتما و فی
المباحات ندبا و نهاه عن طاعتهما فی المحظورات **فائده** ای برادر انکه در مگس بنظر نقصان
می نگرد آن نقصان اوست صنعت صانع حکیم کامل است در آفرینش جمله چیزها **بیت**
نقاش چو کامل است در صنعت خویش ؛ ناقص نبود هر انچه بنگارد او ؛ و چون علم او بر وجود
موجودات سابق است هر آئینه ادراک معلومات کند قبل وجود ها چون در علم او
نقصان نبود در معلوم او نقصان نبود **بیت** گر تو خوبی بسوی زشت بخواری منگر ؛
کاندرین ملک چو طاوس نگارست مگس ؛ **فائده** ای برادر آدمی زاده مورچه ایست
در فلوات هذا المکان سرگردان مانده می خواهد که در زمان لطیف بکه رسد چون رسد محال است
عزیزی گفته است **رباعی** دردا که غم کوه بکاه افتاده است ؛ معشوق دل مورچه ماه
افتاده است ؛ این واقعه طرفه براه افتاده است ؛ درویش بعشق پادشاه افتاده است
فائده ای برادر عاشق باید که نوعی از انواع معشوق را شاید اگر شایستهٔ لطف
بود مراد او بر آید و اگر سزاوار قهر بود مراد معشوق ازو بر آید و انچه مراد معشوق است
از عاشق بر آید تمام تر بود و المحب الصادق من یجعل مراده فدا لمراده سر المعنی

رباعی آنرا که چنان نگار و دلبر باشد * او را ز کجا مراد در سر باشد * قصه چه کنم ترا که کونین بتا * نایافتن مراد بهتر باشد * فائده ای برادر عاشق را خوف و رجا نبود زیرا که خوف و رجا بماضی و مستقبل تعلق دارد و عاشق را در غم قاب عشق تعلق بماضی و مستقبل نبود الصوفی ابن وقته سر انیست فائده ای برادر توئی و منی در عالم است و در عالم محبوب دوئی نیست دمنی و توئی نه بعزة الله که حق اوست و بر حق اوست و درین مقام اگر چیزی می اثبات باید باطل است الا کل شئی ما خلا الله باطل سر این معنی است فائده اذا استنار حقیقة العارف بانوار المعارف اضمحل انیته بهویة الحق سبحانه و تعالی فاشار حقیقته بما غلب علی انیته من هویة الحق فلا یقول انا لان نظره عن انیته رفعت عند ظهور سطوات هویة الحق علیه فائده از تفسیر لطائف قوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الآیة فالسجود لآدم لا یکون عبادة بعینه و لکن لموافقة امر الله سبحانه و تعالی فکان سجودهم لآدم عبادة الله لانه کان بامره و تعظیما لآدم لانه امرهم به تشریفا لشانه فکان ذلک نوع خضوع له و لکن لا یسمی ذلک عبادة لان حقیقة العبادة نهایة الخضوع و ذلک لا یصح لغیر سبحانه و تعالی فائده از تفسیر لطائف لا یصلح لهذه الشان الا من کان فارغا من جمیع الاعمال لا شغل له فی الدنیا و الآخرة فاما من له شغل دنیا او علی قلبه حدیث عقباه فلیس له نصیب من خلعة مولاه و یقال اصحاب الدنیا مشغولون بدنیاهم و ارباب العقبی مشغولون بعقبیهم و اهل النار مشغولون بما ینالون من بلواهم فمن الذی له فی الدنیا و الآخرة عن مولاه خبر فائده از تفسیر لطائف قوله تعالی و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون الآیة نزلت علی صحة قدرته علی خلاف ما علم فانه اخبر انه قادر علی تعجیل عقوبتهم ثم لم یفعل ذلک فکان دلیلا لصحة القدرة علی خلاف المعلوم و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب سوم در معیت حق سبحانه و تعالی قوله تعالی و هو معکم اینما کنتم اهل تصوف این معیت را معیت رابع میگویند

بجز آن سه معیت که معلوم و مفهوم متکلمانست و برابر حقیقت میرسند و میگویند که حق تعالی
با همه ذره‌ها موجودات بذات خود موجود هست اما معیت او نه چون معیت اجسام است
با اجسام که او جسم نیست و نه چون معیت عرض هست با عرض که او عرض نیست و نه چون معیت
جوهر هست با جواهر که او جوهر نیست آری ای برادر معیت روح با جسد مثال معیت
حق هست با کل کائنات زیرا که روح نه بیرون قالب نه درون قالب است نه متصل
بقالب و نه منفصل بقالب بلکه روح از عالم دیگر هست و قالب از عالم دیگر بر روح
عوارض اجسام و اجزا از دخول و خروج و اتصال و انفصال و جز آن هیچ نیست
و با این همه هیچ ذره از ذرات قالب نیست که نه روح با او بحقیقت موجود نیست
معیت حق سبحانه و تعالی با ذرات عالم‌ها همین مثال است من عرف نفسه فقد
عرف ربه اشارت برین سر است سوال اینجا وارد میکنند بر ایشان که ازینجا لازم
آید که حق تعالی بذات در همه مواضع قذر هم باشد و این شنیع و منکر است جواب میگویند
اتفاق جمله اهل اسلام است که همه انواع نجاسات و قاذورات حق سبحانه و تعالی می‌آفریند
و نگاه میدارد که بی حفظ او بقا محال است و اندرین هیچ عیبی و نقصانی لازم نمی
آید ازین معیت نیز هیچ عیبی لازم نمی‌آید با آنکه معلوم است فعل بی فاعل و صفت
بی موصوف هرگز نبود دیگر میگویند روح که متصرف است در همه اجزاء قالب و موجود است
با همه ذره‌ها قالب و زندگی همه بدوست و با این همه از چیزها که در باطن قالب است
از خون و جز آن هیچ خللی و نقصانی در طهارت و پاکی روح نه بلکه اگر روح هزار سال
با قالب صحبت کند همچنانکه پیش از تعلق بقالب بود پاک و مطهر همچنان باشد و متکلم
معیت ذات احد حقیقی با همه ذرات نامتناهی فهم نتوانست کرد بی تقدیر و تجزی
و تقسیم و حلول در امکنه لاجرم تاویلی کرد والله الهادی الی الصواب الرشاد مثنوی
گفت تو کی دیدی آن رخسار را با چشم مجنون باید آن دیدار را اینها نباید چشم مجنونی

پدیدۀ کی شود لیلی کجا تو نی پدیدۀ گر بچشم من به بینی روی اوۀ توتیا سازی زخاک کوی
اوۀ والسلام بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب چهارم در جواب عرضداشت**
امام مظفر سلام خواند **بیت** اصل همه عاشقی ز دیدار افتادۀ چون دیده بدید آنگهی
کار افتادۀ بحمد الله هرچه آن برادر می بیند یا می شنود همه علامات صحت کار و فتح باب است
خاطر جمع دارد از مجاهده و مکابدۀ بحقیت نشود و دشوار نشمارد که رنج و مشقت
طالب را بمقدار مطلوب است نظر آنجا دارد تا قبض و حزن ببسط و فرح بدل گردد
و رنج و مشقت روح و راحت نماید **بیت** رایگان رخ نمی نماید یارۀ گل نیاید بگر نزند
خارۀ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا تمامست جواب دیگر فیض واجب الوجود
از هیچ وجه ممکن ممنوع نیست و رحمتی وسعت کل شیئ عبارت ازین است و اگر
تقصیری میرود از جهت ناقابلیت خود است تا آئینه بی جلا بود صورت در روی
کی پدید آید **بیت** سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دارۀ زنگار خورده کی بنماید
جمال دوستۀ جواب دیگر امنیت اگر واردات غیبی کسی را مغلوب گرداند
و در آنحال فریاد و شور و حرکات و سکنات غیر معهود از وی در وجود آید معذور
بود که تکلیفات شرع بر عقلا جاریست نه بر دیوانگان العشق جنون الٰهی از ینجا است
که گویند العشاق لایواخذون بما صدر منهم **بیت** چون بگوید مست بیهوده سخنۀ
تو سخن بیهوده از مستان مگیرۀ جواب دیگر کار سالک در حین سلوک صبر و احتمال است
نه قلق و اضطراب استعداد هر یک چنانچه هست او میداند چون معطی جواد است
و محل قابل بود فیض خود رساند الله اعلم حیث یجعل رسالته هرچند از فضل گوید
ادعونی استجب لکم بنده را آن نیکوتر که ادب نگاه دارد و بر عجز خویش سرافکنده
و از ناشایستگی خود شرمنده **بیت** آنجا که توئی من آمدن نتوانمۀ من خود چه کسم
که پیش من آئی تو ۀ ای برادر در ان بکوش که نماز بسیار چون گذارم و بیار روزه

بسیار چون دارم در ان کوشش که این نفس کافر را چون بردارم که راه بحق سبحانه و تعالی نه در آسمان ست نه در زمین نه در مغرب است و نه در مشرق است راه حق سبحانه و تعالی در درون تست اول از قران بشنو سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم افلا تبصرون پس ازین طائفه بشنو که گفته اند رباعی ای آنکه همیشه در جهان می پوئی ٭ این سعی ترا چه سود دارد گوئی ٭ چیزی که تو جویائی نشان او ئی ٭ بالست همی تو جای دیگر جوئی ٭ و آن حقیقت انسانی ست که مظهر و آئینه سر حقیقت و الوهیت ست اینست که گفته اند مثنوی تا نیامد جان آدم آشکار ٭ ره ندانستند سوی کردگار ٭ ره پدید آمد چو آدم شد پدید ٭ زو کلید هر دو عالم شد پدید ٭ تو تشنه از دریا جدائی میکنی ٭ بر سر گنجی گدائی میکنی ٭ و معلوم ست که آن عالم هر فرشته مقدس و مطهر خاک تیره را چون سجده کند و خاک ملوث و مظلم خلیفه چون بود ان الله خلق آدم علی صورته چون کشف شود این همه ذوق گردد مثنوی گنج خود در قعر جانش پست کرده ٭ تا کسی اینجا نیارد دست کرده ٭ آسمان و عرش و عنصر چیست بو خاک الحق جمله را مغز نکوست ٭ رباعی دل پادشه هست یگانه در ملک وجود ٭ نقدیست نفیس ز گنجهای معبود ٭ دل کعبهٔ حاجتست در راه صفا ٭ در عالم دل در آی گر خواهی سود ٭ حق سبحانه و تعالی این دولت آن برادر را میسر گرداناد و توفیق رفیق کناد بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب پنجم بلبیت صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی ٭ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی ٭ ای برادر آن معنی و احوال که بران برادر میگذرد آغاز سوز اگر ملازم وقت او شود خام بماند و پخته نگردد و نمودن و ربودن دو حال مختلف صفات باید تا روز بروز پخته گردد چنانکه میوها را تا دو حال مختلف نبود پخته نگردد که آفتاب و که سایه که قبض و که بسط و که جمع و که تفرقه و که غیبت و که حضور دوکان دوکان حکمت اینست و دیگر وارد درد دل آغاز ست هنوز تا قیام صفات بشریت است و صفات بشریت منافی حقائق ست پس تا صفات بشریة باقی بود وارد در البقا نبود زیرا که

بقا روا دارد مع المنافی محال بود ازینجا این مسئله تمام حل خواهد شد حدیث ای برادر بل
فیه اما الاسلام و اما السیف اینمعنی است که زناربند آینده است طالبان را گفتند اسلام
ظاهر با کفر باطن نفاق بود و نفاق بتر از کفر است بدین معنی مغلوب گشتند زنار در میان بستند
بحکم حال نه بحکم اعتقاد این نکند نگاه دارد تا درین مقام غلط نخورد و بعده یا تیغ پیش آورد
آنگاه و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
نقد شد و من قتلته فانا دیته حاصل گشت و یا بر عجز و بیچارگی طالب بخشیدنست
و غالب اینست آنگاه او را از میان برداشتن است و جمال توحید بدو کشف کردنست
وحده لا شریک له دولت است ابد الآباد بیت لطفی بکن از کرم زر اسم بردار تا
تا زحمت من ز راه تو کم گردد ٭ ای برادر اگرچه حجاب از حد بیرون است اما
از روی تحقیق همین نفس کافر است که راه بگرفته است و همه طالبان و سالکان
عالم از دست نفس کافر خون خورده اند و میخورند و خواهند خورد و چکنند الا
الله ان یکون لصاحب النفس الیه سبیلا و چون سلطان العارفین قدس الله سره
العزیز در میان مناجات خود میگفت الهی کیف الطریق الیک جواب این بود
دع نفسک و تعال بیت ازین کافر که ما را در نهاد است ٭ مسلمان در جهان کمتر
فتاد است ٭ ای برادر چندین مجاهدات و ریاضات که وضع کرده اند و تنهائی
دگر گرسنگی و تشنگی که نهاده اند مقصود ازان برداشتن این نفس کافر است از راه که
تا این نفس کافر از راه برنخیزد بیچاره طالب بمطلوب نرسد و جمال لا اله الا الله
نه بیند ازینجاست که درویشان گویند مصرع یکقدم بر نفس خود نه وان دگر در
کوی دوست ٭ و نه بینی چون بفضل الله تعالی و توفیقه این نفس کافر را از راه برداشتند
همه این گفتند رباعی معشوقه عیان بود نمیدانستم ٭ با من بمیان بود نمیدانستم ٭
گفتم بطلب مگر بجائی برسم ٭ خود تفرقه آن بود نمیدانستم ٭ اهل اشارت درین آیه

که نحن اقرب الیه من حبل الورید میگویند هرچه وهم بدان رسد و عقل آنرا صورت کند و خیال
آنرا بگیرد و فهم آنرا دریابد ذات پاک حق سبحانه و تعالی از آن منزه و مقدس است و با اینهمه
از رگ گردن تو بتو نزدیکترست که قرب مخلوقات بیکدیگر جز مجازی نبود که بعد را در وی مدخل
بود بصورت یا بمعنی و قرب حقیقی آن بود که بهیچ وجه از وجوه قابل بعد نبود اینست که گفت
بیت من او نشوم ولیک بی او نزیم زانکه نیم یقینم اینست ۞ آنکه گفته اند نظم
ای در طلب گره کشائی مرده ۞ با وصل بزاده از جدائی مرده ۞ ای بر لب بحر تشنه
در خاک شده ۞ وی بر سر گنج از گدائی مرده ۞ ازین تقریر جمله معلوم گشت که نفس کافر
راه بگرفته است پس طالب را هرچه افتاده است با نفس کافر افتاده است و بدانچه
این نفس کافر از راه برخیزد بر طالب فرض عین است بحکم حال درین چه کعبه و چه بتخانه
و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هرچه مثل این شود ازینجا بوده است اهل
عادت و غفلت را ازین چه خبر گفته ایشانست نظم در بتکده گر خیال معشوقه ماست
رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست ۞ گر کعبه از و بوی ندارد کنشت است ۞ با بوی
وصال او کنشت کعبه ماست ۞ حدیث کار افتادگان دیگرست و کار اهل عادت و غفلت
دیگر هرچه در حق ایشان گفته اند و گویند همه از غفلت و افلاس خود است و نسبت خود اند با طالبان
خود همین رفته است والده و همشیره و برادران خود را دعای کاتب رسانند عاقبت
و خاتمه بخیر باد آمین بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب ششم** مولانا مظفر بدانند چون
گورخانه شد و گور بی مرگ نبود امید است که موتوا قبل ان تموتوا جمال خود نماید
من مات فقد قامت قیامته نقد گردد و آنچه درین قیامت است کشف شود نزدیک
این طائفه غربت حقیقی اینست که در شهر خود غریب گردد آن غربت عالمی را هست
این غربت نبود مگر سالک راست رو را از آشنائی بیگانه و از قرابت بی
قرابت و از شهر بی شهر و از خلق بی خلق و از کس بی کس این روش روندگانست

و زیاده رفتگانست ای برادر شکسته هیچ قیمت ندارد مگر دل هر چند شکسته تر باقیمت
تر موسی علیه السلام در مناجات خود گفت الهی این اطلبک فرمان شد انا عند المنکسرة
قلوبهم لاجلی العلم علمان علم باللسان و علم بالقلب و علم این علم است که از دل است
و عالم و عارف اوست که علم اولین و آخرین در وی مکنونست هر چند دل مصفاتر و منور
تر مفهوم او دقیق و لطیف تر است اینست معنی آن حدیث من عمل بما علم ورثه الله
علم ما لم یعلم خاطر جمع دارد همه نشان راست است و در کار بود کل باختن کل یافتن
است هر که کل باخت کل یافت الا یصل الی الکل الا من انقطع عن الکل و آیتها که نبود
همه درین باب ترغیب است بترک کل و بشارت است که درین کار توفیق باید انشاء الله
تعالی بوقت کار موقوف است العجلت بر نمیاید که هر چیزی را حالی و وقتی
ست که بدان وقت راست آید و این کار نتیجه و ثمره کمال عشق است که او را منع
و عطا و رد و قبول و رحمت و لعنت یکی گردد و هذا الکمال فی العشق لیس ما وراه
کمال تا فرق میکند ناقص است کمال آنجاست که فرق نماند برین معنی است که کسی در باب
آن مهجور مهجور و میگوید **مثنویات** از حالم اگر عالمیان بیخبرند ٭ از حال من آن به که
تو حالم دانی ٭ هجران تو خوشتر از وصال دگران ٭ منکر شدنت به که رضای دگران ٭
گویند ازین لعنت او را چندین فخر است که دیگران را رحمت کسی او را گفت این گلیم
سیاه لعنت چرا از دوش نیندازی گفت **بیت** ای لعنت و شتم گلیم من لعنت و شتم
گر لعنت و شتم برهنه ماند و شتم ٭ اما این معنی در کارخانه عقل نیست عقل ازین معنی مفلس
مادر زاد است این از عالم عشق است اینجا نشان ازین معنی یابند العشق جنون الهی
کار دیوانگان دیگر است و کار عاقلان دیگر جوابی دیگر که در عرضه داشت مذکور بود
اهل این سوال اشارت بر هدایت خاص دارد چنانکه گفت والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا در فاتحه بعضی را چنین پیش می آید چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین

درین هر دو کان خطاب آن برق دلست اصحاب خلوت را ازین نوع بسیار باشد
زاهد را سخت تر ازین بوده است ازین زمان گذشته است هرچه
نصیب و حظ تو از کار تو ساقط گشته نماند مگر حق خالصا له گشته تا لقیت حظی باقیست
خالصا له در باقی است خواجه جنید رحمة الله علیه را پرسیدند چه گوئی در حق کسی که از
کونین گذشته بود و نمانده باشد او را در ملک مگر دو خسته خرمائی گفت والمکاتب
عبد ما بقی علیه درهم الغرض هرچه در راه پیش آید بران منگر هرچند نعمت و کرامت
گوناگون بود خاطر جمع دار و هرچه می بیند یا میشنود همه نشان و علامت بر اصل است
در کار خود جد و جهد باید نمود بنده را همین است الفضل لمن فضله الله لا بالعمل ولا
بالجوهر با این همه از عمل و بندگی چاره نیست چنانکه از مرگ چاره نیست پیش ازین
جواب مکتوبات نیز همه نوشته شده است مطالعه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب هفتم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه
کند غرض آنکه مکتوب آن برادر رسید دران نوشته بود که حجاب همین وجود است همچنین آنکه
گفت شعر اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة ؛ وجودک ذنب لا یقاس بها ذنب
تمام گفته است اگرچه حجاب ها بیحد و عد است ولیکن همه را اصل همین ست و همه مبنی
برین است خواجه عطار رحمة الله علیه همین گفت بیت آنچه تو گم کرده کج کرده ؛
هست اندر تو تو خود را پرده ؛ هر که هست پرده خود شده است و در پرده خود
محجوب مانده اگر این پرده برخاست همه پرده ها برخاست ازینجاست که میگویند دوستی
او از دشمنی خود خیزد هر که دشمن خود نیست در محبت او صادق نیست تا میگویند در عرصات
قیامت چون علم عشاق نصب کنند بعضی خواص حضرت را ادب کنند و گویند شما [illegible]
را برای خود دوست داشتید و درین عالم آنکه نظر بر خود دارد محجوب بود و از
ولایت دور بود و آنکه او را برای او دوست دارد نزد همت او رد و قبول و وصل

وهجر همه یکسانست اگر فرق میکند ناقص بود زیرا که او را نظر بر مراد محبوب بود نه بر مراد
خود تا عزیزی میگوید اگر عاشق در بر آمد کار خود کوشد هرگز خلعت وصل بپوشد
عاشق را باید که همت در بر آمدن مراد معشوق بود و بس عزیز دیگر میگوید آنکه محبوب
را برای خود دوست دارد یا خود را برای او دوست دارد مخلص نیست زیرا که خودی او را
در نظر هست آنرا که خودی در نظر بود او را در عالم اخلاص هیچ خبر بود در ظاهر اخلاص او را تعظیما لحقه
دوست داشتن و خود را بکلی نابود پنداشتن است حاصل الامر تا از تو در تو چیزی باقیست
ذکر اخلاص در باقیست آن برادر دل قوی دارد و همت بلند دارد و امیدے
صادق که ظهور این دولت از محلے می باشد که عقول ملکی و بشری در ادراک آن عاجز
اند نه بینی که مردی بمزدوری حضرت شعیب پیغمبر علیه السلام راضی شده از برای تزوج
صالحه ده سال شبانی کرده و در طلب آتش قدم زده نور قدم در نظر آمد تا گفت
انی آنست من جانب الطور نارا و ناگاه بشر عنایت با خلعت نبوت و تشریف
رسالت در رسیده این را عقل ادراک کجا کند عاقبت و خاتمت بخیر باد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب هشتم** امام مظفر بعد از سلام و دعا این ابیات مطالعه
کند **مثنویات** اوصاف ذمیمه چون حل شد ؛؛ هر عقده که در تو بود حل شد ؛؛ چون
هستی تو شد محقق ؛؛ خیز و همه نعرهٔ انا الحق ؛؛ اینجاست نهایت طریقت ؛؛ اینست
خلاصهٔ حقیقت ؛؛ دیگری گوید **بیت** هر کرا آن آفتاب اینجا بتافت ؛؛ آنچه آنجا
وعده بود اینجا بیافت ؛؛ اینک مسلمانی اینک مسلمان اینک ایمان اینک مومن
اینک توحید اینک موحد کار بر آمده مطلوب در بر آمده این کوس دولت بر در
او زده انا لک شئت ام ابیت انت لی شئت ام ابیت اینست که گفت **بیت**
رویة اینست و چنین باشد وصال ؛؛ دوستانرا با جمال ذوالجلال ؛؛ و دیگر بشنو
آنکه گفت **مثنویات** ای خوانده خدا را بعادت ؛؛ دوری ز حقیقت شهادت

تاکی بزبان خداپرستی ؛؛ این نیست مگر هواپرستی ؛؛ توحید نه کار آب وخاکست ؛؛ آن
در دل صاف وجان پاکست ؛؛ خود را بر کاب رهبری بند ؛؛ تا باز رهاندت ازین
بند ؛؛ مکتوب شبلی برده است خضر چون میرفت این رقعه نوشته آمد والسلام بسم
الله الرحمن الرحیم **مکتوب نهم** حدیث این بار مکتوب آن برادر بر طرزی دیگر
بود وذوقی دیگر داشت علامت فتح باب مینماید مبارکباد چون کار بفضل است نه
باستحقاق این چه عجب است سحره فرعون بامداد در کفر وساحری غرق برخاسته
ودر قهر وتکذیب موسی علیه السلام کمر بسته وبعزت آن ملعون که بعزة فرعون انا لنحن
الغالبون سوگند خورده ساعتی نگشته بود که تاج معرفت بر سر ایشان نهاده وبر تخت
توحید نشانده وعارفان حضرت خود گردانیده تا بهمت از دنیا وآخرت یکبارگی
درگذشته وندا در عالم داده که والله خیر وابقی اینست که گفت روی را که خدا
آراید گرد دست مشاطه نرسد شاید اگر نفس کافران برادر زبون او گردانند وازحیات
حسی که عارفان را مرگ محض است نگذارند وبحیات حقیقی که ابدیست زنده گردانند
چون تعرض نشاید صفت اوست دور نبود بل احیاء عند ربهم اشارت برین حیات است
بیت ما چو پیما آمدیم اول درین کاخ فنا ؛؛ باز بر آخر بران وجهی که اول امده ؛؛
جان زما برگیر وما را با دم خود زنده دار ؛؛ چیست سر سنگ اجل بر ما موکل آمده ؛؛
گویند بزرگی بعد از مرگ بخندید گفتند عجب خندیدن بعد از مرگ گفت عجب
از کسانیکه دوستان خدا را مرده دانند بخدای که من زنده ام وهمه دوستان
خدای زنده اند واین حدیث همدرین معنی ست الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن
ینقلون من دار الی دار وهمچنین هر که علائق این عالم فانی از خود قطع کند وکوشش
او بعالم قدس افتد وبر بسته محبت حق جل وعلا گردد ظاهر حیات او باطل نگردد
بلکه این حیات محسوس ورا محض مرگ نماید بجنب آن حیات اینست معنی آنکه

گفته اند من کان فناره بسر کان بقاره بابند بیت باسوز درای روشنائی اینک ❊ بافقر در آی پادشائی اینک ❊ فائده قول بیشتر علمای شریعت و متکلمان اسلام اینست که روح جسم لطیف است در آینده در جسم کثیف و آن تن مردم است و دلیل برین قول و آیات قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا آنکه کیفیت جسم لطیف ماندانیم که حقتعالی ما را بدان خبر نکرده است ولیکن در کتابی که آنرا اقلیم الاسلام نام است آورده است که خواص بدان مخصوص باشند و بر ایشان واجب است که با غیر که اهل نباشد نگویند که موجب فتنه شود بسبب قصور فهمها و پوشیدن پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر روح را ازین قسم است اما او را مکشوف بوده که هر که روح را نشناسد خود را نشناسد و هر که خود را نشناسد پروردگار خود را چه گونه بشناسد بعضی اولیا و اصفیا و علما و حکما را نیز مکشوف است و نگویند و ساکت باشند از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ساکت بود نگاه داشت آداب شریعت را بیت ستانی زبان از رقیبان راز ❊ که تا راز سلطان نگوید باز ❊ فائده بزرگان گفته اند کوه احد را حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در حق او فرمود احد جبل یحبنا و نحبه فرداهیر اهن سنگی از ظاهر فی بر شند و بصورت آدمی و صفت صدیقان بالیستانند که صفت صدیقان در و غالب بود لاجرم همبران صورتش گردانند اینجا می آید که کسی گوید که کوه احد جماد است و از جماد محبت و عداوت درست نیاید که دانستن محبت و عداوت لازمهٔ حیات است جواب آنست احد جبل یحبنا و نحبه این اخبار است از صاحب دل یعنی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و اصحاب قلوب از جماد چیزی دانند و چیزی شنوند که دیگران را از ان خبر نباشد مصرع محجوب را از هیچ چراغی نصیب ❊ تا آورده اند که اهل کشف از تسبیح جمله اشیا آگاه اند و در تسبیح یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض سماعها دارند اینست که گفت بیت پیش تو این سنگریزه ساکت است ❊ پیش ما حقا فصیح و قانت است ❊ در عصمت الانبیا در ذکر مهتر سلیمان علیه السلام آورده است که کل عالم با جزا از خود بر خالق خود عاشق

و طالب انداز همین گفته اند مثنوی صد هزاران راز در موی بهند ٭ در دلش از
عشق خود شوری بخفند ٭ ذره ذره عاشقانت در هوا ٭ پر شده از پرتو عشق خدا
٭ جملهٔ ذرات پیدا و نهان ٭ نقطهٔ عشق اند در هر دو جهان ٭ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
و هم ملیت دوی را نیست ره در حضرت تو ٭ همه عالم توی و قدرت تو ٭ وجود کون ظل
حضرت تست ٭ همه آثار صنع و قدرت تست ٭ آنکه نوشته بود کفر و شرک بت و زنار
میگفتند و نمیدانستم که چیست اکنون دانستم که چیست این ترا فتوحی بس بزرگ پدید آمده
اگر ترا ابتلا نموده اند انشاء الله تعالی بعد ازین جمال خود ایمان بر بینی آنست که گفت
بیت کفر اند رخور خود قاعدهٔ ایمانست ٭ آسان آسان بکافری بتوان رفت ٭
آنکه روزی بزرگی نماز میکرد در وقت شروع گفت کافر شدم و زنار بر خود بستم الله
اکبر این فهم کرده است تا کفر انی بری مما تشرکون حاصل نشود جمال انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا جلوه ندهد تا سر رشتهٔ واعتصموا بحبل الله
جمیعا زنار باطن نگردد و زنار کبر کی هرگز شکسته نشود این فهم نیز از عالم بصیرت است
دلیل آنکه از النظر لنصیبی پدید آید دل خوش دارد در کار باش تا مزید پذیرد آنکه
نبشته بود هر ار رمزی مینماید که کفر و این زنار چیست همچنین می بینم که تا کفر لا اله حاصل
نشود جمال الا الله هرگز جلوه ندهد این نظر نیز از جملهٔ اسرار این راه است و دقائق این کار
هر چند دل مصفا تر نظر با صفا تر و آنکه نوشته بود که این فهم نیز میکنم که بعضی معنی را
که بزرگان ذکر میکنند بلفظ و مثال دکفر و بت و زنار و صورت ضرورت آن معنی جز بدین
عبارت نیاید ای برادر اصحاب سلوک را در راه سلوک چند معانی پیش می آید و آن همه از عالم ملکوت است چون حقیقت معنی
که درین عالم در عبارت آن نه گنجد بعبارت کفر و شرک و زنار و بت درست نیاید و این خیال صفا ارباب بصیرت است
و نیز بیان گویا نیز اینجا راه نیست هر چه مینماید از احوال و معنی صادق از ترتیب و منازل سالکان است
خاطر جمع دارد که کبریان چون ممتحنان را بامتحان ایشان نمایند از کرم نبود که ندهند پس هر چه مینماید دلیل است

که خواهند داد تو در کار باش وقت نمودن دیگرست و وقت دادن دیگر و انکه نبشته بود ان
از خودی خود چون خلاص یابم ای برادر اگر از خودی خود خلاص یافتی وحده لا شریک له
بود همه روندگان راه را این تمنا تمام ست مصرع تا بخت کرا بود کرا دارد دوست ؛
انکه نوشته بود حال غلبه کرده همچنین گمان برده ام که گوئی این سخن کسی میگوید که سبحانی
ما اعظم شانی بحروف و صوت نمی شنوم اینجا ای برادر حروف و صوت چکند جواب این مسئله
تمام از خواجه عطار شنو که گفته است اگر شاید درختی بجز اسود انی انا الله را چرا نشاید که منصور
حلاج بجز اسود انا الحق را اما آغاز هست چون صفا زیاده شود زیاده خواهد شنید بیت هیچ هستم
می ندانم یا نیم ؛ چون همه خود اوست آخر من کیم ؛ وانکه نبشته بود جز فرائض و سنن همه
تاراج شد لاجرم مصراع آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را ؛ هنوز کار پیش است
بیت عشق را امروز و فردا کی بود ؛ کفر و دین اینجا و آنجا کی بود ؛ ای برادر سعادت
آن مرد است که او را ابد و نمایند پس گویند بتخانه و کفر و شرک و بدی اکنون جنگ بر دامن
فمن یکفر بالطاغوت زن تا بدولت و یومن بالله رسی و جمال ایمان بینی مصراع کافر
نشوی عشق خریدار تو نیست ؛ وانکه نوشته بود در خاطر میگذرد که چه مرید باشد
که نام پیر بر زبان آورد نام مخدوم نمیتوانم گرفت جواب ازین حدیث فهم خواهد
کرد که لم یفضل ابوبکر بکثرة الصلوة ولا بکثرة الصوم وانما فضل بشئی وقر فی صدره
هر چه ابوبکر را بود ازین معنی بود دوگانه شکرانه بگذارد و ازین کلمات که میشنود که ای
کافر و ای مشرک و ای بت پرست و ای زنار دار و ای سگ تو مار انشائی این
را در عالم محبت ناز و دلال و کرشمهٔ محبوب گویند با محب و این طائفه را در شنیدن
این کلمات آن ذوق است که در تحریر نیاید من لم یذق لم یدر بیت گه ناز و گه کرشمه
گه خشم و گه عتاب ؛ مسکین دلم چرا نشود زین همه خراب ؛ انکه نوشته بود در باب
شانه که هر چه در مکتوبات باید خواند همه در شانه فرو خواندم گوئی این شانه در پیش

دل من چیزی بیان میکند نشانهای مخدوم و آنچه بمن میرسد بنوشتن چه حاجتست جواب نزدیکتر است
این معنی بدانکه ما صب الله شیئا فی صدری الا و قد صببت فی صدر ابی بکر و این صب از دل
بدل بود و زبان را خبر نه چون دل مرید را با دل پیر مقابله افتد بر قدر مقابله از آن دل برین دل صب
شود اگرچه نبشتن و زبان در میان نبود چه زبان و این استعداد مرید را بغایت عزیز است و آنکه
مینویسد میخواهم که همه بیک دفعه ببازم کل من علیها فان تمام شود تا و یبقی وجه ربک جمال
نماید ای برادر مقصود جمله طالبان عالم و سالکان روی زمین همین است و این را عالم وحدة
گویند همه جا کثرتست و دوی است مگر اینجا اگر از هزار رونده یکی یاد و بدین دولت رسد بسیار
بود ترا آسان مینماید اما در کار باش تا وقت آید خواجه عطا گوید **مثنوی** آنچه تو گم کرده اگر کرده
هست اندر تو تو خود را بر ده ٭ هرچه در توحید مطلق آمده است ٭ آنهمه در تو محقق آمده است
آدم اول سوی هر ذره شتافت ٭ تا بخود او ذره نیافت او را نیافت ٭ و آنکه
نبشته بود که عورت صاحب جمال با کمال بین النوم و الیقظه جانب راست ایمن
ایستاده بود ای برادر در راه سالکان اینچنین چیزهای امتحانات حتی لیظهر الصادق
عن الکاذب بسیار است اما چون بر سنت خواجه عالم صلی الله علیه و سلم کار میکنند که
ما زاغ البصر و ما طغی سلامت میگذرند تا ان الی ربک المنتهی میرسد بیت جنت
وصل تو ام حرام بادا ٭ حاجت که بخواهم از خدا من ٭ و آنکه نبشته بود آرزوی فقر
و غربت حقیقی سخت میباشد چنانکه کسی را محبوس کرده مینمایند محبس مرغ مینماید
و لی نمیدهند اگر نمیدادند نمینمودند اما الامور مرهونة بمواقیتها سنت الهی جاری
برین است و آنکه نبشته بود در بعضی وقت مستی پیدا شود چنین و چنان ترتیب آنزمان نگاه
نمیتوانم داشت آنزمان ترتیب از تو که میطلبد و ترتیب آنکه بود که مست نبود اما آنکه
نبشته بود اقامت فرائض و سنن و مستحبات در وضو و نماز بوقت وضو و نماز نمیتوانم
کرد این نشان محفوظی است علامت سکر است اینست خاطر جمع دارد دیده کار او

هرچه نوشته بود از مستی همه دلیل فتح باب ست وانکه نوشته بود این کلمات از مخارج حروف
واصوات نمی شنوم مخارج حروف واصوات از عالم ملکست آنچه تو میشنوی ملکوتست این کلمات را در زیر نوای
مستی اثری دیگر بود چون از عالم دیگرست هر آئینه اثر او دیگر بود وانکه عین القضاة
رحمة الله علیه فرموده هست که در فنا همه سالکان برابرند اما در بقا متفاوت فنا بمنزله
مرگست و در مرگ لابد همه برابرند و بقا بمنزله نزول است بعد از موت در قرب
حضرت واهل قرب در قرب متفاوت اند انچه یاد آمده نبشته شد و ملال هم آورد
والده همشیره و برادران و خواهرزاده و فخر الدین و تاج الدین را اسلام و دعا برسانند
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب یازدهم** ای برادر سنت الهی جاری برین است که این
آیه متضمن آنست که وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و کردش احوال موسی علیه السلام
همبرین سنت بوده است اولش در تنور انداختند پس در تابوت انداختند پس در دریا افگندند
پس در دست دشمن انداختند پس قتل قبطی در دست او راندند پس در غربت افگندند پس ده سال در
شبانی انداختند پس در بادیهٔ خونخوار افگندند شب تاریک بود و ابر سیاه برخاست
و برق جهیدن و رعد غریدن گرفت و گوسفندان رمیدن گرفت و گرگان در
رسیدند و سرما فرو گرفته و زن را درد زادن گرفت همه اسباب بلا کی موجود شد
موسی صلوات الله علیه در طلب آتش قدم زد گفت انی آنست نارا ناگاه علی الفتوح
ندا از مقصود و مطلوب در رسید یا موسی انی انا الله برین منوال چون آن برادر را
نظر بر عدم اهلیت خود بر ناشایستگی خود افتاد از خود و از کار خود نا امید شد دل بر
بلا کی خود نهاد اگر وقت فتوح در رسد و در کارکشاده گردد عجب نبود مبارک باد
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب دوازدهم** احادیث آن برادر جمله مطالعه
کرده شد هر چه میگفتی شوری و غوغای دیگر داشت تا ازین شور و غوغا چه پدید خواهد
آمد انشاء الله تعالی ختم این کار جمال این نسبت بود حیثیت من کدامی زهد و تقوی

من کدامی خانقاه؛ ساقیا باده بده آتش بزن پشمینه را؛ حدیث اجزائی که از شرح مشارق
نوشته بود آن مقدار که بیاض سواد بود مطالعه کرده شد موافق خاطر بود معانی بسیار دارد
از هر نوعی و جنسی و حالی در آن مشغول نشود که علم مشغول کننده است مو شد ار او را کار
با معلوم افتاده است علم را در گوشه نهد عاقبت بخیر باد بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب سیزدهم
برادر عزیز امام مولانا مظفر سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند غرض آنکه پیشتر
ازین مکتوب فرستاده شده و در آن تاکید بسیار کرده مع ذلک تاکید دیگر کرده میشود ار مولی
تاکید بسیار دارد در حق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در قصه زید و زینب حقتعالی
اخبار کرده است وتخشی الناس والله احق ان تخشاه و هارون پیغمبر علیه السلام با جلالت نبوت
گفته است فلا تشمت بی الاعداء و مریم مادر عیسی پیغمبر ع در زادن فرزند بی شوهر گفته است
یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا والسلام لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهاردهم مکتوب آن برادر رسید مطالعه کرده شد غوغا و شور هر چه
باشد جز فرو بردن و اروغ تا زدن راه نیست تا عزیزی گفته است انا الحق گفتن منصور
از ناگنجائی بود هر آینه حوصله چون وسیع بود در وی همه بگنجد و اگر تنگ بود نگنجد برون افتد
این نکته در هر باب اصلی قویست خاطر جمع دارد حقتعالی مبارک گرداند والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب پانزدهم برادر عزیز مولانا مظفر سلام و دعا از کاتب حروف شرف
منیری مطالعه کند مولانا حمید الدین ناگوری راست رحمة الله علیه رحمة واسعة بعا
گفت گوی انا بحالت کشف؛ هر که گوید ازو خطا نبود؛ حاصل اندر زمان استغراق
مشاهده روح جز خدا نبود؛ چون سالک را ازین آیه که کل من علیها فان ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام کشف شد وحده لا شریک له بروی جلوه کرد جز انا بگوید دیگر چه آید
انا چون شحنهٔ غیرت دار سیاست نصب کرده است و میگوید من صرح بالتوحید فقتله اولی
من احیاء غیره میکند که لب بر نه بند بیت زمستی گر بگوید رمز عشقش

جز ایشن در شریعت دار باشد ؛ حدیث ای برادر آنچه اهل ذکر گفته اند درین باب این
ست که ان اول ما ذکر الله به نفسه هو انا فذکره علی الحقیقة انا وباقی
الاذکار کلها بل جمیع کلام العالم حتی صوت الحیوانات صدا لتلک الکلمة
اعنی انا فما دام الذاکر یسمع من باطنه لا اله الا الله او هو او انت
او ای اسم کان فهو بعد یسمع الصدا فاذا سمع لنا ولم یقدر علی
دفعه فهو الذکر الحقیقی واما آنچه می شنواند حقتعالی سالک را نطق
تن او مراد ورا بلکه نطق جمیع جمادات و نباتات و حیوانات را
این جا به بیند اگر میشنود از ایشان همان ذکری که خود میگوید
پس آن ذکر صدا بود مر ذکر او را و این کشف خیالی بود نه حقیقی و اگر
میشنود از ایشان ذکری که مخصوص است بهر چیزی پس ان کشف صحیح
بود و حقیقی بود برین دو اصل تامل کند این قسم که نبشته بود جمله حل
خواهد شد انشاء الله تعالی حدیث ای برادر آنچه از خمخانه وحدت ترا میخورانند قدح
قدح خوش خوش میخور و بد مستی مکن بشنو که چه میگوید رباعی بر بند زبان که عاشقانش
در عشق بمنزند گفتار ؛ دیدی که بسکر عشق رمزی ؛ حلاج بگفت و رفت بر دار
هر کرا آن آفتاب اینجا بتافت ؛ آنچه آنجا وعده بود اینجا بیافت ؛ آنچه میخوری
خوش باد او خوشتر باد او مبارک باد اهر روز تشنه تر باد ابیت هست
دریای محبت بی کنار ؛ لاجرم یک تشنگی شد صد هزار ؛ اینجا کار بر قدر همت است هر چند
که همت بلند تر تشنه تر هر که صاحب همت آمد مرد شد ؛ همچو خورشید از بلندی فرد شد بیت
هر که از همت درین ره آمده است ؛ گر گدائی میکند شاه آمده است ؛ حدیث بار وقت
باید کشید رونده را چاره نیست و در قهر و لطف پرورده باید شد و اگر نه خام ماند آخر کار سالک
همین ست نه تنها تر است بیت تا نگردی نقطه در دایره ؛ کی توان خواندن ترا مرد ای پسر ؛

سرد و گرم زمانه تا خورده ٭ نرسی بر در سرا پرده ٭ ای برادر این همه که با سالک میرود برای برداشتن غیر سیر و از میان تار و زبر و نه پخته تر گردد نه بر هلاک وی خاطر جمع دارد رباعی در محبت تا که غیری ماندت ٭ در درون کعبه دیری ماندت ٭ چون نماند در دل از اغیار نام ٭ پرده از محبوب برخیزد تمام ٭ انجا تا رسد که بنظر نگوئی غیر کجاست غیر مجازی خواسته ام نه حقیقی حدیث ای برادر مکاشفات را نهایت نیست چون از عالم بی نهایت است در تحریر چون گنجد در عبارت چون آید چنانکه گفت رباعی شرح دادن حال عاشق جاودان ٭ از عبارت برتر است و از بیان ٭ گر زبان گردد و گیتی سالها ٭ هم نیارد داد شرح این حالها ٭ حدیث ای برادر چندین از دریائی بی نهایت خوردن و فرو بردن و لب پاک کردن دشوار دشوار است کوهها در عدم شوند بیچاره آدمی که باشد و لیکن چون بدو رشد دریا قطره بود ازینجاست که گفت امام شبلی رحمة الله علیه رب زدنی تحیرا چون مست شد تشنه تر شد هر چند خورد دلتوا انداینست که گفته رباعی مستم مرا شراب دهید ٭ خرقه و سجاده ام باب دهید ٭ گر محبت ذره پیدا شود ٭ کوه از نیروی او دریا شود ٭ حدیث چون کسی با بلا خو گرفت بلا عیش گشت بدین جهت میتواند که دریا فرو برد و از جای نجنبد ازینجاست که گفت بیت هر بلائی که جان نماید ازو ٭ آن یکی در هزار شاید ازو ٭ حدیث ای برادر در راه توحید که دین مردان است دریا محیط است آنجا علم و عقل غرق اند بنشین از کجا و گفتن از کجا هر که درین دریا افتاد در عالم حیرت افتاده است که گفت فرد قطره کو غرقه دریا بود ٭ هر دو کونش جز خدا سودا بود ٭ عزیزی دیگر خوش گفته است مثنوی شبی در خود نگه کردم جمال کبریا دیدم ٭ پس از خود چون بجوید رفتم همه ملک لقا دیدم ٭ مرا در عالم ناسوت چشم عقل بود آنگه ٭ چو در لاهوت پیوستم جهان گویم تا چها دیدم ٭ محیطی یافتم کز وی یکی قطره است نفس کل ٭ شدم در حضرتی کانجا همه

شاهان گدا دیدم ٭ تو تجلی کرد نور قدس و من از دیدهٔ باطن ٭ نظر در هر چه میکردم همه
عالم خدا دیدم ٭ نه من بی او نه او بی من خود او را من دو چون گویم ٭ که درین
یکی گویان دو گفتن ناروا دیدم ٭ انا الحق گفتم آنجا من طفیلی شد همه گویم ٭ ولے
با آنهمه خود را طفیلی مصطفی دیدم ٭ مگو با من چه دین داری خوشم با دین توحیدش ٭
همین دین بر صواب آمد دگر دینها خطا دیدم ٭ حدیث ای برادر هر چند از فیض رحمتی
وسعت کل شیء صب در حق خویش بیشتر بینی عجز و نیاز و خواری اضعاف و مضاعف
بیش کنی و همه از انجا بینی نه از کار خویش بیت هر هدیه که داری ای تو درویش ٭
آن هدیهٔ حق شمر نه از کدیهٔ خویش ٭ تا بسلامت بگذری و زخم نخوری عزیزی دیگر
گوید بیت عزت چو ورا شاید بی هیچ شک ای سالک ٭ در کون و مکان
ما را بجز خوار نباید. بیت دیگر نیز گفته است رباعی هر کسکه ذلیل کرد خود را
٭ انده بنظرش همه ذلیل است ٭ عاشق ز برای عز معشوق ٭ در دینی و آخرت
ذلیل است ٭ حدیث یک شرط این کار قناعت است هر کرا قناعت نبود او را
در بازار باید رفت و او را با این حدیث چه کار قناعت ملکی است که از و ملکی بیشتر
٭ چنانکه گفته است رباعی هیچ کس را در جهان بحر و بر ٭ از قناعت نیست ملکی بیشتر ٭ هر که
در راه قناعت فرد شد ٭ ملک دنیا بر دل و سر سرد شد ٭ حدیث رعایت حقوق بر قدر
امکان شرط است تا بسلامت بگذری تا در طور عقل است راست رفتن است و راست
گفتن است و در راست رفتن بی شبهه خرید بود نه نقصان نه بینی هر که راه راست
سپرد بمنزل میرسد ازینجاست که گفت رباعی هر که در راه محمد ره نیافت ٭ تا ابد
گردی ازین درگه نیافت ٭ دولت آنجا جو و دین آنجا طلب ٭ مرجع اهل یقین آنجا طلب
٭ ای برادر آنچه از بعضی منقول است که از سکر و غلبه چیزی افتاده است ایشان دران
معذور اند اما پسندیده روش میان این طائفه اینست که میگوید الاستقامة

ملی الله لیتمتع کتمان السر یعنی کتمان سر التوحید و ما لا یحل کشفه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله مؤید این حرف است در همین معنی عزیزی میگوید مثنوی او دلیل تست تو همراه او
مجوی ✣ او زبان تو بس تو بیهوده مگوی ✣ هر چه او گفت راز مطلق دان ✣ هر چه او کرد
کرده حق دان ✣ خاک او باش بادشاهی کن ✣ آن او باش هر چه خواهی کن ✣ هر که
چون خاک نیست بر در او ✣ گر فرشته است خاک بر سر او ✣ ازینجا معلوم میشود که بعضی
نااهل و فضول بگمان فاسد بهوا و جهل خود در راه محمدی نمیروند لاجرم ازین حدیث بوئی
نصیب ایشان نه راست رفتن بی رهبر محال است ازینجاست که گفت رباعی کور
هرگز کسی تواند رفت راست ✣ بی عصاکش کور را رفتن خطاست ✣ راه دور است
پر ز آفت ای پسر ✣ راه رو را می بباید راه بر ✣ در مکتوب آن برادر احادیث بسیار
بود چون این قصه دراز است بپایان کی رسد بیت شب رفت حدیث ما بپایان
نرسید ✣ شب را چه گنه حدیث ما بود دراز ✣ بدین مقدار که نبشته شده است انشاءالله
تعالی غرض حاصل خواهد شد چنانکه گفته است هر جا که کس است یک حرف بس است
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شانزدهم برادر اعز امام مظفر سلام و
دعا از فقیر حقیر شرف منیری مطالعه کند و مقرر آن برادر گردد خاطر بجانب آن برادر
متعلق بود نباید که در کار آن برادر خللی افتد و مانعی و صارفی در میان آید چون مکتوب آن
برادر بکیف و بشرح رسید مطالعه افتاد بحمدالله همه بخیر بود و همه موافق خاطر این فقیر بود
و احادیث که در باب شنید و دید خود نبشته بود همه مقدمات و معانی بر سنن طریق روندگان
و سالکان بود الحمدلله علی ذلک امید است که کارهای آن برادر درین راه هست روز بروز
مزید گردد اما روندهٔ این راه را انواع امتحانات بود که آنرا کشف و کرامات خوانده اند زنهار آن همه
بت و زنار است خود شمرد ما زاغ البصر و ما طغی فراموش نکنند و راه دیگر و کر بر آن برادر گشاده شد الحمدلله
عجائب و غرائب از عالم ملکوت پدید خواهد آمد که آسمان و زمین بار آن نتواند کشید مگر دل هر آئینه

بار ستم را هم رخش رستم کشد قوی دل باشد همه را فرو برد و هل من مزید نعره زند کار طالب حق
این است دران هیچ باکی نکند اگرچه غالب آید که مغلوبی بود هلاک نبود و آنچه انوار از جانب
زمین ظاهر میگردد سفلی و ملکی است یعنی گذشتن است از سفلی و ملکی و آنچه از جانب آسمان
ظاهر میشود علوی و ملکوتی است یعنی ترقی است از ملک و ملکوت و آنچه آفتاب و ماهتاب
را تمام دیده است آن دل است که منور شده است دوگانهٔ شکر بگزارد و از ظلمات
بشریت میگذرد ان شاء الله تعالی کلی بگذرد و در صحرای دل افتد گردشش تمام شود و روش
پیش آید و آنکه غسل میکند قوی کاری داند و فوائد آن مشاهده شده است و در ذکر
گفتن بنوعی و وجهی تقصیر نبود اگر از ذکر شغل مذکور حاصل گردد دولتی داند و غنیمتی شمرد
و ذاکر را اصل کار گرسنگی است هرچند شکم خالی تر ذوق و فوائد ذکر غالب تر و
ظاهر تر اگر یک روزه طی تواند کرد تقصیر نکند و از ضعیف شدن قالب نترسد
که مضرت نباشد از آن برادر این کار آید ای برادر فوائد گرسنگی در تحریر و تقریر
نیاید و اینکار بی گرسنگی دست ندهد معاینه خواهد کرد و آنکه نبشته بود این زمان مطالعهٔ
شرح آداب المریدین طاقت ندارم زاهد را همین پیش آمده است نزدیک است
که هلاک شود ای برادر این زمان مطالعهٔ دیگر است ان شاء الله تعالی بعد ازین مطالعهٔ
دیگر خواهد شد و مفهوم دیگر خواهد شد بجز و دیگر محمد قلندر برده است ان شاء الله تعالی
برسد و آنکه نبشته بود خواجه خضر را دیده است که گوئی بالا کهت من دوگانه گذارده است
شکرها گذارد که آن بشارت است که اینکار مر آن برادر را راست گردد ان شاء الله تعالی
و آنچه از خوف شر شیطان و مکر نفس نبشته بود اما این زمان آن برادر درین عالم و
درینکار آشنا شد مدخل شیطان و مکر نفس بشناخت ان شاء الله تعالی تشویش نخواهد شد
با این هم معوذتین خواندن عادت کند و آنکه نبشته بود در روائح طیبه مییابم که در عالم
محسوس نیست ای برادر آن ملکوتی است آن نور ملک مانند و مثل کجا باشد تعجیل

نبشته شده است چندان شرح نکرده شده است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هفد هم امام مظفر بدانید اللهم لا مانع لما اعطیت بیت چون نیستی تو شد محقق * خیزد ز هم نعرهٔ انا الحق * اینجاست نهایت طریقت * اینست خلاصهٔ حقیقت * احادیث آن برادر جمله مطالعه افتاد قاضی زاهد هم حاضر بود او نیز مطالعه کرد ای برادر هوشیار باش و بیدار باش اگر درین تماشاها و نمایشها کسی را توقف افتد افرایت من اتخذ الهه هواه او را پیش آید و در دائرهٔ لا در بند در بان الا مقید گردد در بان الا دانی کیست آنرا که ابلیس گویند از دل بشنو چه میگوید بیت معشوق مرا گفت نشین بر در من * بگذار درون هر که ندارد سر من * ای برادر بعد قطع عقبات در تماشاء عالم ملکوت بسیار کسانرا او زده است و ایشان را گمان آنکه بمقصود راه یافتیم اینست که گفت رباعی افگند دلم رخت بمنزل گاهی * کانجا بزد بصد دلیل آن راهی * چون من دو هزار عاشق اندر راهی * میکشته شدند و بر نیاید آهی * اما ارباب همت و اصحاب معرفت این تخته را در مکتب ما زاغ البصر و ما طغی درست کرده اند ملک ملکوت ایشانرا کے سیر تواند کرد منزل همتم بعالم قدس کی قدم گاه جبرئیل بود سبحان الله زهی همت یکی درکار آن سر مهجوران نظر کن و بشنو که در زاد الارواح آورده است قال وهب ابن منبه رضی الله عنه قرأت فی بعض الکتب ان ابلیس لقی موسی علیه السلام عند الطور فقال موسی لابلیس بئس ما فعلت اذ لم تسجد لادم فقال ابلیس ما اردت ان ارجع عن دعوی المحبة فاکون مثلک انی ادعیت محبته فلم ار ان اسجد لسواه فاخترت العقوبة علی کذبی وانت ادعیت محبته فقال لک انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فنظرت ولو غمضت عینیک لرایته اهل محبت و ذوق را اینجا کارها ست و سرها ست برین نظر ست که عین القضاة رحمة الله علیه میگوید تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که از دیده در کار او نظر کند ازینمعنی

گفته است بیت سر باخته آن بوده وار سجده خیراد + گر مرد رهٔ او ئی کم از آتش تباید بد :: وقتی یکی از اهل حیرت طلب دل خود کرد در باطن او فرو خواندند که ای مدعی کذاب دل را طلب یا مارا بیت یکی در در و منزل بدین ظریفی + یک یک بر خون اگر حریفی :: ای برادر آنکه گفته اند من منع عن النظر تسلی بالاثر آن جای آید که محبوب غیب پذیر بود اما چون محجوب غیب پذیر نبود نظر بر اثر اینجا جفا بود چنانکه گفت بیت چون بود دیدار یوسف با حضر :: در نباید هیچ پیوندی دگر + اصحاب محبت بیش دانند که در عالم محبت چهاست چون یوسف پیغمبر علیه السلام را دیده نیز برفت تا چنانکه او را ندید برادران را نیز ندید چون بوی پیراهن یوسف علیه السلام باز آمد دیده نیز باز آمد ازینمعنی گفته است بیت هر که او را یوسف گم کرده نیست + گر چه ایمان آورد آورده نیست + حدیث برادر فخر الدین نوشته بود قال النبی صلی الله علیه وسلم خلق الله الخلق من ظلمة ثم رش علیه من نوره بحکم این حدیث ای برادر خلقت جمله مخلوقات از ظلمت بود چون رش علیه من نوره شد هر یکی بر قدر قابلیت خود نور اقتباس کرد و منور شد بر سبیل اینمعنی تمام مخلوقات ذرات نور جمال الله اند و هر انواری که مخلوقات راهست مستعار نور جمال نور الله هست الله نور السموات والارض اینجا جلوه گری کند مولانا روم راست قطعه ماه رویان جهان از حسن ما دزدیده اند + ذره دزدیده اند از حسن و از احسان ما :: عاقبت این ماه رویان کاه رویان میشوند + حال دزدان این بود در حضرت سلطان ما :: روز رشد ای خاکیان دزدیده ها را ر دکنید :: خاک را نور از کجا حسن از کجا ای جان ما :: حدیث مسلمانی دیگر است و مسلمانی دیگر همچنین هست همه منافقان در ظاهر مسلمان بودند ولی چون مسلمانی ندانستند با کافران برابر آمدند اینست که گفت قطعه سالکا اسلام گر آسان بدی :: هر کسی چون شبلی وادهم شدی :: تا نگردی تو مسلمان

از درون :: کی توانی شد مسلمان از برون :: حدیث روزی ابلیس از خواجه منصور حلاج سوال کرد که یا منصور ابلیس یکبار انا گفت مردود شد و منصور هزار بار هر روز انا میگوید و مقرب میگردد فرق چیست میان آن انا و این انا خواجه منصور جواب گفت که ابلیس انا را با خود اضافت کرد و منصور انا را با خدا اضافت کرد لاجرم منصور ازین انا مقرب گشت و ابلیس ازان انا مردود شد اینست که گفت قطعه گفت فرعونی انا الحق گشت پست :: گفت منصوری انا الحق او برست :: آن انا را لعنة الله در عقیب :: وین انا را رحمة الله ای حبیب :: حدیث سعادت عظیم دان که عاشق خود را در معشوق گم کند هر چه گوید بزبان دوست گوید و هر چه بشنود بگوش دوست بشنود و کرده او کرده حق شمارد بیت کار یکه کنی تو درمیان نه :: آن کرده حق بود بیقین دان :: بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هشتدهم

برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند هرچند حدیث آن برادر رسانید مطالعه افتاد ای برادر نوشتن و گفتن همه برون پرده است و درون پرده اینست که گفت رباعی چون سر ازل طعمه ابدال شود :: این جمله قیل و قال پامال شود :: هم مفتی شرع را جگر خون گردد :: هم خواجه عقل را زبان لال شود :: و دیگر آن برادر بر قانون و اصول این کار مطلع گشته است حاجت نبشتن ازینجانب کمتر مانده است چنانکه گفته است بیت رهبرت اول اگر چه یاد بود :: رسد آنجا که یاد باد بود :: معهذا از کار و بار خویش هر چه غامض باشد بنویسد مگر دران باب چیزی احتیاج افتد نبشته آید از جانب کاتب وصیت این مقدار است که اصبت فالزم والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب نوزدهم

احادیث آن برادر در جمله مطالعه افتاد بخیر بود مبارک بادا ما هوشیار باید بود آنکه از خواجه بایزید قدس الله سره العزیز نقل است انسلخت نفسی کما ینسلخ الحیة من جلدها ثم نظرت فاذا انا هو ما ولست ای کانه هو لا انه هو تحقیقا و فرق بین قولنا هو هو و بین قولنا کانه هو کما ان الشاعر تارة یقول کانی من اهوی و تارة یقول انا من اهوا

وہذہ بمنزلۃ قدم فان من لیس لہ قدم راسخ فی المعقولات ربما لا یتمیز لہ احدہما عن الآخرۃ
فنظر الی کمال ذاتہ وقد تزین بما یلاقیہ من حلیۃ الحق فظن انہ ہو فیقول انا الحق وہو غالط غلط
النصاری حیث راوا ذلک فی ذات عیسی علیہ السلام فقالوا ہو الالہ وحیث یطلق الاتحاد
یقال ہو ہو لا یکون الا بطریق التوسع والتجوز اللایق بعبارۃ الصوفیۃ والشعراء فانہم لاجل
تحسین موقع الکلام من الافہام یکون بسبیل الاستعارۃ کما یقول الشاعر انا من اہوی ومن
اہوی انا وذالک ماوّل عند الشاعر فانہ لا یعنی بہ انہ ہو تحقیقا بل کانہ ہو فانہ مستغرق الہم
بہ کما یکون مستغرق الہم بنفسہ فیعبر عن ہذہ الحالۃ بالاتحاد علی سبیل التجوز والتوسع خواجہ سنائی
راست علیہ الرحمۃ رباعی وصف او زیر علم نیرو نیست ؛ ہر چہ در چشمت آمد آن
او نیست ؛ آنچہ نزد تو بیش ازان رہ نیست ؛ غایت وہم تست اللہ نیست ؛
این جملہ از تقریر امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ نبشتہ شدہ ست نقل از شرح اسماء الحسنی امام
غزالی رحمۃ اللہ علیہ میگوید الحق ہو فی مقابلۃ الباطل والاشیاء تتبین باضدادہا ؛
کل ما عبر عنہ فاما باطل مطلقا واما حق مطلقا واما حق من وجہ واما باطل من وجہ فالممتنع
بذاتہ ہو الباطل مطلقا والواجب بذاتہ ہو الحق مطلقا والممکن بذاتہ ہو حق من وجہ باطل
من وجہ فہو من حیث ذاتہ لا وجود لہ فہو باطل وہو من جہۃ غیرہ مستفید الوجود فہو من وجہ الذی
یکون مستفید الوجود موجود فہو من ذلک الوجہ حق ومن جہۃ نفسہ باطل وہو کذلک ازلا وابدا
من حیث ذاتہ لا یستحق الوجود من جہۃ غیرہ یستحق الوجود فہو باطل بذاتہ حق بغیرہ وعند ہذا
یعرف ان الحق المطلق ہو الموجود الحقیقی بذاتہ الذی منہ کل حق حقیقتہ حظ العبد من ہذا الاسم
ان یری نفسہ باطلا ولا یری غیر اللہ حق والعبد وان کان حقا فلیس حقا بنفسہ بل ہو حق
باللہ فانہ موجود بہ لا بذاتہ بل ہو بذاتہ باطل لولا ایجاد الحق چون آن بندہ درین نوع بیش آمدہ
است من عرف اللہ طال لسانہ باید کہ گفت وشنید بر قانون واصول بود و
از قانون واصول تجاوز نکند اعلم بعقل باقیست بنا بر آن این نوشتہ شدہ است

مطالعه کنند السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیستم برادر اعز مولانا مظفر
هر نفس کافر مظفر باد بالنبی وآله الامجاد سلام و دعا از کاتب حروف منیری مطالعه
کند و مقرر آن برادر باد که مکتوب آن برادر مشتمل بر احادیث بعد رفتن مولانا
تقی الدین رسیده بود مطالعه افتاد کیفیت تمام معلوم گشت ای برادر چون
پالوث حدوث دعوی قدس و طهارت که حضرت عزت او را بشاید در عالم
ما ممتنع الوجود است پس یقین باید دانستن که پاکی از لوث و حدوث یا در قدم است
یا در عدم ازینجا همان می آید که آن عارف گفته است عدمالا وجود له محدث را چون
بقدیم راه نیست عدم شده بعزیزی دیگر میگوید مثنوی چون قدس خدای
لایزال است ٭ پس دم زدنی کرا مجالست ٭ دعوی کمال مر بشر را ٭ در عالم قدس
او محالست ٭ با لوث حدوث دعوی قدس ٭ هر کس که کند از و ضلالست ٭
پس هر آئینه بشر را بر قدر استعداد خود و قابلیت خود بیش نتواند بود و استعداد
و قابلیت قسمت ازلی ست بسعی و کوشش بنده را آن مقدار ظاهر شود که
قسمت شده است همین بیش نیست اما چه چاره ای برادر دعا بزرگان آیت
اللهم لا مانع لما اعطیت اگر هژده هزار عالم جمع شوند چون خداوند جل وعلا بنده را
مرتبه و محلی در دنیا یا در عقبی نهاده بود باز نتواند کرد اعتقاد برین محکم کن و
باک مدار اگرچه کونین بر در تو آید آورده خود چه باشد و قصه ما در از است
جمله میدانند آنرا چه نویسم در کار خود باید که صادق باشد در سعی و کوشش
بحکم شرع جد جهد نماید و برین آیة تامل کند قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله یغفر لکم ذنوبکم عزیزی گوید مثنوی خیال است
اینکه بی شرع و طریقت ٭ گشاید مرترا راه حقیقت ٭ طریقت بی
شریعت نیست حاصل ٭ حقیقت بی طریقت نیست حاصل ٭ بهکید یگر تعلق هر سه

دارد؛ کسی شان تفرقه کردن نیارد؛ عاقبت و خاتمت بخیر باد آمین بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب بست و یکم برادر اعز امام مظفر اعز الله بحیاته سلام و دعا از کاتب حروف
مطالعه کند غرض آنکه مکتوب آن برادر مشتمل با حادیث رسید مطالعه کرده شد و
بر مقصود اطلاع یافته بحمد الله شکر بر آن برادر واجب است که حقتعالی آن برادر را
چنانچه اوست بدو نمود تا از وی بکلی ببرید و بیزار شد و دشمن گرفت و بریدن از خود
و دشمن گرفتن از نفس خود بشارت است بمحبة حق سبحانه و تعالی و دلیل است بر کشاده
شدن کار و بار مردان که همه را فتح باب همین بوده است که او را چنانچه اوست بدو نموده اند
تا از خود بریده و بدو پیوسته است و آنکه نبشته بود که یکی شیخ میگوید و یکی مخدوم میگوید و یکی
مرد دین میگوید و یکی میگوید که ببرکت قدم تو چنین و چنین کار شد ای برادر چون ترا چنانچه
بود بتو نمودند اگر هزار چنین و چنین بگویند و بنویسند هرگز بر آن فریفته نشوی لیس الخبر کالمعاینة
این دعا در آن محل بخواند اللهم اجعلنی خیرا مما یظنون ولا تواخذنی بما یقولون واغفر لی
ما لا یعلمون اهل معرفت را از مدح و قدح خلق چه زیان که نزدیک ایشان مدح
و قدح خلق هر دو یکی است نه ممدوح خلق ممدوح است و نه مذموم خلق مذموم است
پس خاطر ازین قسم فارغ دارد و در کار خود باشد تا روز بروز مزید بود زنهار که آشفتگی
کردن و سبکی نمودن نشاید در صحبت آن برادر چندین کسان مشغول اند همه را زیان
دارد آنچه حقتعالی نصیب آن قسمت برادر کرده است همانست لا ینقص ولا یزید
چون چندین کسان بسبب آن برادر درین کار آمده اند باید که بنسبت ایشان کند
آنچه کند و بنسبت ایشان بگوید و بشنود و آنچه خود با حقتعالی دارد چنانچه عزیزی
گفته است با شرع هوشیار باش و با حق دیوانه با عشق آشنا باش و با عقل بیگانه
و از خواجه یحیی معاذ رازی نیز منقول است که گفته است در بلا گویم ای خداوند
من و در خلا گویم ای دوست من و در وحدت گویم ای من هر سه طرف

راست سیر رود و این طریق پسندیده است و مقبول همه است ارباب معرفت و اصحاب بصیرت
همه این گفته اند که بهر مقامی که برسی و بهر مرتبه که درآئی باید که مقلد شرع باشی و دیگر آنکه سعود
مکتوب نوشته بود و رساله نیز فرستاده که در خلوت نوشته ام حاسدان در کمین اند
هشیار باید بود او را نیز هشیار باید کرد که این قسم ازین زمان مشهور شده است چنانکه
می شنود عاقبت و خاتمت بخیر باد والحمد لله دائما والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب بست و دوم قطعه من پاک باز عشقم تخم غرض نکارم ؛ پشت و پناه
قدم پشت طمع نخارم ؛ نی بند خلق باشم نے از کسی هراسم ؛ مرغ کشاده بالم
ترس قفس ندارم ؛ مکتوب آن برادر متواتر میرسد و مطالعه کرده میشود نیک
موافق خاطر و مقبول دل می آید مزید باد بلند همتی آن برادر بقرائن احوال و تقریر
اقوال خود معلوم شده مع هذا تاکیدا و تحریصا للطلب الزیادة نبشته می آید ای
برادر فی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند ترا است هر تصرف که خواهی
لکن هشیار باش تا از آنچه فوق دنیا و آخرتست محجوب نگردد و قطع طریق نشود
همان گوید که عارفان گفته اند بیت دنیاست بلا خانهٔ و عقبی هوس آباد ؛ ما حاصل
این هر دو بیکجو نستانیم ؛ و ازینجاست که سلطان بایزید بسطامی که سلطان عارفان
در عهد خود بود قدس سره فرموده است لو اعطاک روحانیة عیسی و نجوی موسی
و خلة ابراهیم صلوة الله علیه فاطلب ما وراء ذلک فان فی خزائن عظمته ما وراء ذلک
کثیر اکثیرا هر آئینه چون مطلوب نامتناهی بود طلب نامتناهی بود پس رونده را که
بقدم نامتناهی سیر رود در هر زمانی مزید قوت بباید خواست تا از مرتبه که در آنست
برتر آید و بمرتبه که فوق آنست اندر آید عزیزی اینجا گفته است که فرمان قل رب زدنی
علما حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم اشارت برین است اینجا عقل خواهد که
در آید و راه زند گوید محدث را نرزد که قدیم اعلی برآمدن و ممکن را در سرا پرده

واجب الوجود درآمدن راه نیست الحذر الحذر یا ایها الماء و المدر آخر نشنیدهٔ بیت
در جام نیاید ای پسر بحر * رو عشوه مخر که بیشمار است * اما عشق در گوش جان میگوید
لا تقنطوا من رحمة الله همین اظهار عشق در وجود از لست ترا العشق فالسابقة
للسابقة و آتش سوزان سلوک در دل نهادن امر است ترا الطلب ازینجا گفته است
قطعه برخیز دلا بعشق صادق * در راه طلب یکی قدم زن * بر بام فلک برای تهمت *
بر سدرهٔ منتهی علم زن * وانگاه بعون حضرت او * بگذر ز حدوث بر قدم زن *
واین خلاف میان عقل و عشق از آنست که در طور عقل تقسیم مستحیل و ناممکن است
و در طور عشق این تقسیم مستحیل نیست بلکه همه ممکن است ازینجا که عشق را اگر نگ میگویند یعنی نزدیک
او در قبول منع و عطا جفا و وفا همه یکی است این دقیقه نگاه دارد حدیث برای فخر الدین
مکتوب فرستاده شده است و طاقیه مالیده از سر خویش برساند و بعضی یاران
که ایشان را مکتوب نرسیده بود دل ماندگی میکردند ایشان را نیز نوشته شده است
برساند جمله یاران را سلام و دعا برساند این زمان پیری غلبه کرده است و نظر
فتور پذیر رفته دست نیز میلرزد برای همه نوشتن نمیتواند عاقبت آن برادر بخیر باد
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست و سوم برادر اعز امام مولانا
مظفر بر نفس کافر منصور باد سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کند و در کار و بار
خویش جد و جهد نماید تا روز بروز قدم در فقر بیش رود و مرتبه از مراتب سالکان برآید
انشاء الله تعالی کار در فقر مستقیم گردد چون کار در فقر مستقیم گشت بی ساقی و
بی شرابی مست گشت و بی تخت و بی کلاه کیخسرو و کیقباد گشت انیست که گفت بیت
بی ساقی و بی شراب مستم * بی تخت و کلاه کیقبادم * فائده از منازل
السائرین فان قیل هل یوصف الله تعالی بالعشق ام لا و هل یوصف العبد
بعشق الحق ام لا قلنا اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة الحد بالمحبة فالحق

لا یوصف به جانه مجاوزة الحد فلا یوصف بالعشق ولو جمع محاب الخلق کلهم بشخص واحد لم یبلغ ذلک استحقاق قدر محبة الحق فلا یقال ان عبدا او احدا جاوز الحد فی محبة الله ولا یوصف الحق بانه یعشق بهذا المعنی وهذا قول المشائخ ولکن اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة حد العبد فی محبة الله له فهو حق وکذالک لو فسرناه بانه مجاوزة حد العبد فی محبة الله له فهو حق ایضا ویوصف الله تعالی بالعشق بهذا المعنی یوصف العبد به کما ذکرنا حاصل ازین تقریر این می آید که تجاوز از جانب بنده هست که بنده چون خداوند را دوست داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرد بمقام محبی رسیده و چون خداوند بنده را دوست داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرد بمقام محبوبی رسیده در یحبهم ویحبونه این معنی حاصل است تا عزیزی یحبهم ویحبونه را دو عشق نام کرده هست فائده نزدیک محققان تمامت حروف مقطعات اشارة با عشق است در شرح اسماء الحسنی مولانا حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه همین آورده است و در کتاب از کتب منزله آورده ست لا یزال العبد یذکرنی حتی عشقنی وعشقته عاقبت وخاتمت بخیر باد بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب بست و چهارم** امام مظفر بعد از مطالعه سلام و دعا این ابیات خواجه عطار رحمة الله علیه را نظر کند **ابیات** سالک راحت طلب ریحان راه ٭ پیش روح آمد بعد دل روح خواه گفت ای عکس ز خورشید جلال ٭ پرتوی از افتاب لایزال ٭ هر چه در توحید مطلق آمده هست ٭ آنهمه در تو محقق آمده هست ٭ چون بر ونی تو ز عقل و معرفت ٭ لوی تو در شرح آگهی و نی در صفت ٭ نیست بالا ز تو مخلوقی دیگر ٭ نیست بیرونی تو معشوقی دیگر ٭ و تامل شافی کند در رموز و اشارة این بیتها بر قانون فهم کند تا بداند که بیرون تو نیست هر چه هست پس هر چه طلبی در خود طلب و اگر برین شاهد خواهی از قرآن بشنو وفی انفسکم افلا تبصرون و ازین بیت نیز فهم کن **فرد** آدم اول سوی هر ذره شتافت ٭

تا بجز خود را وره نیافت او را نیافت ٭ و آنکه گفت نیز همین است بیت آنچه تو گم کرده ای گر کرده
هست اندر تو تو خود را پرده ٭ و نحن اقرب الیه من حبل الورید موید این معنی است آنکس را
که اهل اینمعنی است اهل صورت را درین ره گذر نیست اینست که گفت بیت اینهمه علم
جسم مختصر است ٭ علم رفتن براه حق دگر است ٭ دیگر آنکه هیچکس را از هژده هزار
عالم نگفت ونفخت فیه من روحی مگر آدم را تا از ان سر مسجود ملائکه آمد و شایسته خلافت
گشت و گرنه آب و خاک را این مرتبه از کجا ازینجا گفت رباعی خاک را چون کار با پاک
او فتاد ٭ پیش آدم عرش در خاک او فتاد ٭ آسمان و عرش و عنصر چیست پوست ٭
فاک الحق جمله را مغزی نکوست ٭ ازینجا قلم بیشتر نتواند شد که راه بیجا بیچ است چنانکه
گفت رباعی چرخ میخواهد که این سر پی برد ٭ او بسر گردانی این سر کی برد ٭ گنج خود
در قعر جانش پست کرد ٭ تا کسی اینجا نیارد دست کرد ٭ عزیزی عذر خواسته است
بیت ای دریغا هرچه گفتم هیچ بود ٭ دیده کور و راه بیجا بیچ بود ٭ عاقبت و
خاتمت بخیر باد فائده از تفسیر لطائف یقال العابد یوثر بدنیاه غیره والعارف یوثر
بالجنة غیره وعزیز من لا یطلب من الحق لنفسه شیئا لا فی الدنیا من المال والجاه ولا فی
الجنة من الافضال ولا منه ایضا ذرة من الاقبال والاحوال والوصال کذا وصف
الفقیر یکون بسقوط کل ارب فائده المحبة توجب تقدیم مراد حبیبک علی محبوب نفسک
فمن لم یوثر محبوب ربه علی محبوب نفسه انسلخ من محبته به ومن خلا من محبة الله
وقع فی الشق الآخر فائده ای برادر چون حق حضرت اوست آنچه جز اوست باطل
بود و باطل حق را کی قابل بود حاصل الامر اینست وجود حق است و عدم باطل و
امکان که در میان وجود و عدم است از وجهی که بعدم دارد باطل است و از وجهی
که بوجود دارد حق است ای اگر میتوانی آتش غیرت برافروز و آن ذوالوجهین را
بسوز تا از دردودی بازرهی فائده ای برادر قسم از برای تاکید محبت را بود

یعنی چون محبت میان دو دوست مؤکد بود در عالم وداد با یکدیگر قسم بود محب محبت عالم
یکنی و محبت او لم یزلی و در مذهب عشاق عزت لم یزلی راست نه لم یکنی راست
آنچه محب را از شراب محبت مست میکند و لم یکنی را در نیست میکند پس هستی
خویش هست میکند تا از و عبارت میکند و بخود اشارة میکند و می گوید انا الحق
سر این معنی ست فائده ای برادر ملک وصال فراخور عاشق نیست زیرا که معشوق
را تکبر و تعزز لازمه ذات ست بی از آتش میسر نشود و تذلل و تخشع لازمه وجود عاشق بے
از آتش عشق میسر نشود بدین نسبت در اوصاف ضد یکدیگر اند و خود ضدیت
در عالم اوصاف بود و ذلک سر رباعی بیچاره دلم کرد تمنای وصال ٭ بشنید
از عالم عز و جلال ٭ کای عاشق دل شکسته بگذار خیال ٭ در مذهب ما کشتن
تو هست حلال ٭ فائده ای برادر وصل کاری عظیم ست و موعود است اما ندانم
غیرت معشوق او را در خزانهٔ غیب نهان میدارد یا غیرت معشوق عقل میگوید
از شرقی که مرآن معنی را ست عاشقان از خودش نهان میخواهند عشق میگوید که لولو
نزد بحر نیک عزیز است از غایت غیرت آن مرآن را در جوف خود میدارد نهان
ای برادر جمله نعیم دنیا و آخرت بدرخواست حاصل شود مگر نعمت وصل که ببرخاست
حاصل شود و بس زیرا که عشق خونی کام است هر که را طلب آورد بشمشیر غیرتش
محو کند مگر وی خود مراد بر سر وقت شکسته افتد و از راه مرحمت گوید ها انا ذا تمنی
را عقل بر نتابد رباعی در مصطبه فتاده بد عاشق زار ٭ با محنت بیشمار و درد
بسیار ٭ با کبکبه وصال و بدبه اندر شب تار ٭ تا که بسر وقت وی آمد دلدار ٭ فائده
ای برادر قصه بگذار وصل نه بدرخواست عاشق میسر شود و نه ببرخاست
و مهیا شود اگر بدرخواست عاشق میسر شدی جواب لن ترانی نیامدی اگر ببرخاست
مهیا شدی الرداء کبریائی در میان نبودی حاصل مراد عاشق باید که از وجود

معشوق حاصل شود چه جای درخواست و یا چه جای برخاست فائده هر زمان از عالم محبوب این
خطاب بسمع جان هر یک از عشاق میرسد یا ایها المسافر الی المشرق یا ایها المبادر الی المغرب
یا ایها الناظر الی العلی یا ایها المسارع الی الثری این تطلبها انا ذا فائده ای برادر چون معرفت
تو ترا بدو میرساند قدر تو در دو عالم که داند **مثنوی** ای روی تو مایهٔ امانی ٭ در هر دو جهان
بلکس ثانی ٭ در عالم الست جمع گشته ٭ بی هیچ شکی همه معانی ٭ در عین مکانت چو بجویم ٭
چون عین تو هست لا مکانی ٭ محبوب قدیم را تو دیدی ٭ در عالم خویشتن عیانی ٭ تو خسرو
عالم یقینی ٭ تو راحت عالم جنانی ٭ یک رمز بگویم ای نیکو روی ٭ از عالم تو کرا بجانی ٭
بی شبه و نظیر و یار و مثلی ٭ بگذار حدیث خود تو آنی ٭ بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب**
بست و پنجم امام مظفر مطالعه کند **رباعی** ظلم و عدل و خوب و زشت و کفر و دین ٭
از جهان عقل بر خیزد یقین ٭ در جهان عقل را باهم نهی ٭ ذرهٔ عشقش کند دست تهی ٭
از رموز و اشارات این بیتها در یابد فرق میان طور عشق و طور عقل تا بداند که در طور
عقل کاری دیگر است و در طور عشق کاری دیگر العشق جنون الهی انچه بر عاقل بود
بر محبوب نبود این مقرر است اینست که گفت **رباعی** این دولت بیدلی بهر دل ندهند
وین منزل بخفتگان منزل ندهند ٭ در عالم عشق هر انچه بیدلان راست یک ذره
بصد هزار عاقل ندهند ٭ و این بیت برین اشارة میکند **بیت** صف عاشقانست
اینجا مده ای فقیه پندم ٭ که بشهر بت پرستان نتوان نماز کردن ٭ لا محاله عاشق
بیدل بود و تن بیدل مخاطب نیست این ثابت است ازین قصه بیرون آمد جمله
ابیات و کلمات که هر کسی را در این باب افتاده است چنانکه گفت **بیت** عاقلان را
شرع تکلیف آمده است ٭ بیدلان را عشق تشریف آمده است ٭ هر آئینه چون عشق
جنون الهی بود همین آید او از کجا و تکلیف از کجا مش ست لیس علی الخراب خراج
ای برادر از معلومات تست که تکلیف دائر است بر طور عقل وجوداً و عدماً و آنجا

که طور عشق ست عقل آنجا کجا این جمله که تقریر افتاده است مضمون این حدیث ست
که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول ست ان الله لایواخذ العشاق بما صدر
منهم انچه از عاشق در وجود آید بر وی نگیرند که عاشق بیدل بود و بی اختیار بود و انچه کند
بے اختیار او در وجود آید و بے خواست او صادر شود اینست که گفت **مثنوی**
کار عاشق اضطراری او فتد ✤ وان ز فرط دوستداری او فتد ✤ لاجرم
دیوانه را گرچه خطاست ✤ هرچه میگوید بگستاخی رواست ✤ هرچه از دیوانه
آید در وجود ✤ عفو فرمایند از دیوانه زود ✤ این جمله که تقریر رفت موافق علم است
و هم برهان علم است هیچ اصلی منقوض نمیشود و هیچ خللی در فروعی هم نمی افتد اما از انجا
که این معنی دقیق ست و ظاهرش منکر مینماید اهل ظاهر قبول نکنند لیکن بر اهل
بصیرت هیچ پوشیده نیست بغایت کشاده است پس اگر مشتی کوران فهم نکنند
ایشان را از ان چه چنانکه گفت **بیت** مور اگر شکر نچیند گو مچین ✤ کور خورشید ار نه بیند
گو مبین ✤ والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب بست و ششم

مثنوی
انرا که چنان جمال باشد ✤ گر ناز کند حلال باشد ✤ در عالم خویش عاشقان را ✤ گر
بار دهد مجال باشد ✤ ز و منع جمال خوب و الله ✤ نقصان نبود کمال باشد ✤ وهو المعطی
برادر عزیز امام مظفر اکرام الله بمحبته سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه
کند غرض آنکه مکتوب آن برادر رسیده مطالعه کرده شد شور و غوغا بسیار بود ای
برادر امام شبلی رحمته الله علیه را چون پرسیدند و ما صفت العارف گفت صم بکم عمی
پس ما را ازین شور و غوغا چه سود کند لب بباید بست و در اندوه این حدیث بباید
سوخت و ماتم و معصیت خود باید داشت روش خداوندان این قصه همین است
تا در دنیا بودند در ماتم و اندوه این حدیث بوده چون از دنیا بیرون رفته اند با این
حدیث و با این اندوه بیرون رفته و امروز در گور خفته اند فردا که از گور

برخیزند با این اندوه و با این حدیث برخیزند و آخر نشنیدهٔ که درد چون درد موسی
علیه السلام نه و شوق چون شوق موسی علیه السلام نه و سوز چون سوز موسی علیه السلام
نه و دعا چون دعاء موسی علیه السلام نه و سوال چون سوال موسی علیه السلام نه
جواب چون جواب لن ترانی ازین معنی گفت رباعی چون عاشق خاص را از حضرت +
بر نور جواب لن ترانی است + ای دوست بدانکه در حق ما + چه نی و چرائی و شبانی است +
چون آن دولت موسی علیه السلام را با جلالت رسالت و شرف نبوت میسر نشد
ضرورت این توقع دیگران را در باقی باید کرد و باندوه و ماتم خود باید ساخت ای برادر
انکه گفته است درد ما ابدیست چه پنداری بر هرزه است ازینجا گفت رباعی
ز درد دین همه پیران ره را + محاسنها بخون دل خضابست + همه مردان دین را
زین مصیبت + جگرها تشنه و دلها کبابست + ای برادر چه گوئی محدث را این بود
که در حضرت او راه یابد ازینجاست که عقل میگوید بیت در جام نیاید ای پسر بحر +
رو عشوه مخر که بی شمار است + الحذر الحذر ایها المناء و المدرا اما عشق میگوید بیت
بکش جامی دو سه از بادهٔ عشق + بزن دستی بگو معشوقه با ماست + در یحبهم و
یحبونه این سر پیداست آنرا که در عالم عشق شیداست ازینجاست که درویشی گفته است
که این آیه مقدمهٔ مزامیر عشق است که مفهوم ازین آیه مراهل علم و صحو را اگرچه تحابب است
اما مفهوم سر این آیه مراهل عشق را دیگر و آن تعاشق است ای برادر چون خلعت نسبت
یحبهم و یحبونه با آدمی فرستادند هر آئینه آدمی خسرو عالم کونست و پادشاه جهان امکان
اینست که گفت قطعه آنکس که بیافت وصل اورا + در هر دو جهان بکام باشد +
سلطان بود و ز بندگیش + در عرف همین بنام باشد + دست میلرزد و نظر در فتور
افتاده به دشواری اینمقدار نوشته شده است بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست
و هفتم برادر اعز مولانا امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کنند

عرض آنکه مکتوب آن برادر معز الدین رسانیده مطالعه افتاد فریاد بسیار بود ای برادر
در منزلی که قدم نهاده مردان در ان منزل در فریاد اند آخر نشنیده شعر قد تحیرت فیک
خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیک ؛ آنکه خواجه ابو العباس رحمة الله علیه گفته است هر که
ترا بشناخت و ما را از جان خود برآورده همین فریاد دست ای برادر محب وقتی بود که
از محبت چندان فریاد کند که دوزخیان از وی رحمت آید بر تو بهشتیان را هم رحم
نیامده است چندان فریاد چیست ای برادر آتش دوزخ تن بسوزد و آتش محبت
جان بسوزد شمشیر غازیان با جان کافران آن نکند که آتش محبت با جان محبان کند
بیت خاکی از مردم بماند یادگار ؛ از وجود عاشقان خاکستری ؛ چون سنت این
حدیث چنین رفته است لابد بباید سوخت و خاکستر باید شد بفریاد نخواهند گذاشت
جز رضا و تسلیم راه دیگر نیست جز سوختن و خاکستر شدن و انه المحبة لا تبقی و لا تذر
والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب بست و هشتم** امام مظفر
بشنو این دو حدیث هر دلی را که بنور خود منور گردانید آن دل بحق عین گشت خلوت
و عزلت او را مسلم شد بی تفرقه خداوند جل و علا در صفات بی شبه صادق است
اما اثر آن صفت مظهر طلبد مستعدی که مقتضای حکمت اینست تا آنجا ظاهر گردد دل
آن برادر مظهر مستعد شده بود ظاهر شد صفت موحد حقیقی اینست که در جمیع امور قلیلا و کثیرا
هر چه او را پیش آید رجوع کند او بحق و اگر نه تعدد و تکثر ثابت شود موسی پیغمبر علیه السلام
را فرمان بود اگر علف ستور طلبی و یا نمک دیگ از من طلب اما در صفت عارف آورده
اند که امام شبلی رحمة الله علیه را گفته اند که عارفان کیانند و صفت عارفان چیست
گفت صم بکم عمی او را گفتند هذا صفت الکافرین فقال الکافر صم عن سماع الحق
بکم عن قول الحق عمی عن رؤیة الحق والعارفون صم بکم عمی عن غیر الحق نماز و روزه
فرموده من است الهام فرموده حق است و بی شبهه فرموده حق معتقد هم بود

سورۂ چند که در وظیفه قدیم شده است زنهار آنرا نگذارد هرچه او را عمل شده هست و شود از حضرت عزت از برکت آن دان فائده نقش کافر زبان در همه شده هست نه تنها تمرا بلکه مردانرا اینست که گفت **بیت** مارسیه وربان درکرده هست آن شیرین پسر خود عاشقان در شور و شر چون بگذرند این باب را وگرنه همچنان هست که از دنیا در بهشت بود آنکه امام قشیری رحمة الله علیه آورده هست در اشارات قرآن آنچه مومنان را فردا خواهد بود در بهشت جهرا امروز اولیا را حاصل است سر اهمین هست حق توبه دهنده اول آنکه بر نسبت این عصر و این توبه کنند گان لسانی را اول باید که شریعت و طریقت را بدانند و تائب بودنه هر او آنکه توبه می کند حق او این باشد و اهم علم که بقدر استعداد او را ارشاد کنند در شریعت و طریقت ماله و ماعلیه بیان کند اما در دنیا اصل آنست باشد که توبه دهنده در حقیقت چنان بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق صحابه رضی الله عنهم و چون امروز اغلب و اکثر همه است ورسمست نه حقیقت بدین نسبت آنچه بود اما انبساط اصل درو آنست که آن بزرگ گفته است **مصراع** با خدا دیوانه باش با شریعت هوشیار این همه که نبشته بود میداند من چه خواهم نبشت با این همه چند سطری نوشته شده هست این زمان در نظر قصور نه نیز افتاده بنوشتن نمیتوانم سخن در رقعه نوشته هست گویی کاغذ چشم را خواهد خورد از دیدن کاغذ همچنین میگریزد و برای آمدن مولانا تقی الدین کاغذ نوشته بود نظر در بدری همچنان در بدر راست اما بیچاره چند کاسه خون خورده هست استعداد او بسیار شده آنهم ضائع خواهد شد او را نگذارند در کارهای که خود اند او را در آرند این معلوم هست برای رسم طاقیه مالیده طلبیده بود فرستاده شده است عاقبت وخاتمت بخیر باد تمت تمام شد

مکتوبات حضرت سلطان سید العارفین محبوب رب العالمین وارث الانبیاء والمرسلین حضرت سید محی الدین شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز چون برق شهود از خدق غمام فیض یهدی الله لنوره من یشاء
درخشیدن گیرد و روائح وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء در وزیدن آید
و ریاحین انس در ریاض قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح بنغمات یا اسفی علی یوسف
هزار دستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله زند و اطیار افکار در فضای
عظمت از غایت طیران بی پر شوند و فحول عقول در بوادی معرفت پی گم کنند و قواعد
ارکان افهام از صدمهٔ هیبت در تزلزل آید و سفن عزائم در بحار و ما قدروا الله حق قدره
بریاح و هی تجری بهم فی موج کالجبال در لجج حیرت فرو مانند و امواج دریای عشق یحبهم
و یحبونه در تلاطم آید هر یکی بزبان حال ندا کند که رب انزلنی منزلاً مبارکا و انت خیر المنزلین
و سابقهٔ عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
مقعد صدق فرود آرد و در مجلس مستان الست بربکم رساند و مائدهٔ نعیم للذین احسنوا
الحسنی و زیادة را در پیش کشد و کاس وصول از جام قرب بایادی و سقهم ربهم شرابا طهورا
گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا مشاهده
گردد والسلام مکتوب دوم ای عزیز سکهٔ طلب خود را در بوتهٔ والذین جاهدوا فینا
و بآتش یحذرکم الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة او را ارزشی باشد و بدان ثمن
توانی بضاعت دین خالص را که الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید که رمزی
از اسرار والمخلصون لذو خطر عظیم بگشاید و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از داعی ادعونی استجب لکم ندای
در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و باوج
والآخرة خیر و ابقی عبور کنی و از نسیم قرب و نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی بمشام

جان تو رسد و شجرهٔ قلب از ان در اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم
در بوستان تجرید لا تدع مع الله الها آخر بی برگ شود و ریاح فصل بهار ان
الذین سبقت لهم منا الحسنی وزیدن گیرد و از سحاب الله یجتبی الیه من یشاء قطرات فیض
فضل بارش کند و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا علما سرسبز
شود و اشجار بساتین ارواح به ازهار اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بار در گردد
و عیون وصول از چشمهٔ عینا یشرب بها المقربون در ورود آید و مبشر اقبال ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء بشارت رساند که الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
در رضوان جنات نعیم ندا در دهد و صدا زند که کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون و
السلام

مکتوب سیوم

ای عزیز از روز یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته
وبنیه بترس و از محاسبهٔ وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه
کن و چون اولئک کالانعام بل هم اضل بحظوظ نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه
فاذکرونی اذکرکم فرو بر و دیدهٔ دل در مشاهدهٔ وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
یکتا و نظاره کن و از نعیم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آر شاید
که ندای داعی والله یدعو الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت
انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت را از جان و دل تاز
تا منشور الطاف الله لطیف بعباده بهزاران اطباق هدایا لهم البشری در پیش
آید و عساکر امداد و لله جنود السموات والارض همراه تو شود تا بر لشکر اعداء
ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز گردی و از دام هوای نفس که ان النفس لامارة
بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار واتقوا الله ویعلمکم الله مرقوم
گردانی مرغ روح از حظائر قدیم یاد آرد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا

بجناح شوق پرواز آمد و از اثمار انس در بساتین ثم کلی من کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سراز
لوامع انوار تجلیات ہمه صفت نور گردد و سر تولج اللیل فی النهار مکشوف شود و در روضه ضمیر
تو از امطار مراحم و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حب الحصید ہمچو باغ ارم سبز
گردد و در سوز فاحیینا به بلدة میتا مر ترا فهم شود و استار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید از پیش تو بردارند و تو در مشاهده کمال او فرو مانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله
لغنی عن العالمین فرو شوی و از سموم هیبت افامنوا مکر الله در گرداب حیرت سرگردان مانی
و گاهی از نسیم لطف و لا تیئسوا من روح الله در گلشن تحمید چون عندلیبان از سر شوق بترنم
آئی و از غلبات وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف بر کشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند
تالله انک لفی ضلالک القدیم چون تا القوه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد همه برادران
عجز و نیاز در خواست کنند که و استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق و اخلاص
بر نخیزند لقد آثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی رب قد آتیتنی من الملک
و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة توفنی
مسلما و الحقنی بالصالحین مکتوب چهارم ای عزیز بیش از این تغافل کردن و بحیات
دنیا مغرور بودن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة بگوش
هوش تو نرسیده و از وعید من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا خوفی
نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون هیچ اندیشه نمیکنی و از
توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الآخرة من نصیب هیچ یاد نمی آری و از
تنبیه فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمیگیری تا چند در تیه غفلات
سرگردان مانی و در بند شهوت بستان باشی و دمی در صومعه توبوا الی الله در نشوی و در محراب
انیبوا الی ربکم توجه بدان حضرت کن و بلسان صدق و اخلاص بر خوان که انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین تا انعکاس اسرار و هو الذی یقبل التوبة

عن عباده ویعفوا عن السیات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم بر تو گشاده گردد و چون
عنایت چنین بشارت رساند که ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و بمدارج معارج
تعرج من تشاء عروج تو باشد و منادی اقبال بزبان حال ندای کند که ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون **مکتوب ۵ پنجم** ای عزیز قلب سلیم تا برموز فاعتبروا
یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقل کامل باید تا دقائق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
ادراک کند و یقین صادق باید تا شواهد معرفت وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم بعین قلب مشاهده نماید و داعی احوال را که واذا سألک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان بجان مشتغل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا
وانکم الینا لا ترجعون متنبه گردد و از خواب غفلت یلهیهم الامل فسوف یعلمون بیدار شود
و بعروة الوثقی مالکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ در زنند و بر سفینه ففروا الی الله
سوار شود و در دریای معرفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مردانه بغواصی
در آید اگر گوهر مطلوب بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب بر آید فقد وقع
اجره علی الله **مکتوب ۶ ششم** ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات اسرار
طلوع کند و اراضی قلوب بنور الهی منور گردد که واشرقت الارض بنور ربها و اغطیه
ظلام جهالت از پیش بصائر عقول مرتفع گردد و در سمار فکشفنا عنک غطاءک نواظر
افهام از مشاهده لوامع انوار عالم قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه
عجائب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و هیجان عشق او را در بوادی طلب سرگردان کند
و غلبات شوق در باطن قرب الانس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا
کند و هو معکم اینما کنتم و چون بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند ولا تجعلوا مع الله
الها آخر و در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرد شود تا گوهر توحید را بچنگ آرد و امواج
غیرت او را بحر محیط عظمت در اندازد و امواج هیبت هرگاه خواهد که بر کنار آید در گرداب حیرت

انته و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی تا مرکب امداد الطاف حملناهم فی البر والبحر
در رسد و او را بساحل جودی لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن اسرار
عنده مفاتح الغیب بدو سپارد و بر رموز اشارات ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشد پس
بداند که فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد مکتوب
هفتم ای عزیز چون عساکر جذبات عنایت الله یجتبی الیه من یشاء بولایت قلوب در تازند
و طوامح نفوس اماره را بلجام ریاضت و جاهدوا فی الله حق جهاده مرتاض و مذلل گرداند
و جبابرهٔ هوائیه را در حجرهٔ تقوی بسلاسل مجاهده درکشد و فراعنهٔ انانیه را باغلال اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول مقید سازد و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب و من یعمل
سوء یجز به سزا دهد و آئین رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بکلی از میان
بردارد و منادی حال بزبان صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
و جعلوا اعزة اهلها اذلة چون عرصهٔ صفای قلوب از لوث شوائب اکدار و من یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسائم الطاف من یهدی الله فهو المهتد
سر بسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق سرائر از نفائس رقوم لطائف اولئک کتب
فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و مشکات ضمائر از لوامع انوار والله متم نوره مرآت بوارق
شهود شود یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال او گردد و روشنی اشواق چون هباء منثورا
در هوا شود و بزبان صدق گوید که و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب و سرافیل
عشق صور در دمد که و نفخ فی الصور و تاثیر صاعقه فصعق من فی السموات و من فی الارض
بظهور انجامد بشر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر در رسد و ایشان را تمکین دهد و بعلیین سفر
مقعد صدق عند ملیک مقتدر راعی شود و رضوان باشارت بشرکم الیوم پیش آید
و ابواب جنات نعیم را بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قالوا الحمد لله
الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و تری

الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین
مکتوب هشتم ای عزیز یکی از عالم غرور فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور
عبور کن واز منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یاد آر تا گر بوی از نفحات
بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان تو رسد وجرعهٔ از جام جهان نمای یسقون
من رحیق مختوم ختامه مسک در کام جان تو ریزند ودقائق اسرار لقد جاءک الحق من ربک
بر تو مکشوف شود وبر بساط تفرید ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک بمسامع
انس نحن نقص علیک احسن القصص فسانهٔ شاهد ومشهود استماع کنی وگاهی التذاذ نغمات
خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئے
وگاهے از صدمات سطوات هیبت فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در مراقبهٔ حزن
در کشی وگاهے بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی وگاهے در فتراک و
ما النصر الا من عند الله در آویزی وگاهے در دریای سنستدرجهم من حیث لا یعلمون
فرو شوی وگاهے بر ساحل لطف ان الله لرؤف رحیم گذر کنی واز حدائق فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار بر چینی واز انهار لکل درجات مما عملوا بادی اخلاص
اعتراف نمائی ودر ظل سدره ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک
له قرار گیری واز مائدهٔ نعیم من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بهره خوری واز منادی
فضل ندا بشنوی که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب نهم** ای عزیز
چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب در رسد لذا انذا استماع نغمات خطاب الست
بربکم را یاد آرد وسکرات قالوا بلی را تذکره کند وعندلیب احزان با آواز حیرت نغمه
یا اسفی علی یوسف بر کشد وبربط کروب ترانهٔ انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو
کظیم نواختن گیرد وطنبور فراق نوای انما اشکوا بثی وحزنی الی الله را با آهنگ نفیر
فرو داشت کند وبرقات جذبات شوق در فضای سموات سرائر جنان در لمعات آید

والانوار عیون بصائر عقول را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه یذهب بالابصار قطرات عبرات
از سحاب عین اروح چندان متقاطر گردد که اراضی مزرعه من یرید حرث الآخرة نزدله فی
حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة مخضر شود وحدایق آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
بنفحات وریح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز معطر ومرج گردد واغصان نهال
بیشمار به ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در اهتزاز آید ومنادی ربک الغفور ذوالرحمة
ندا در دهد که ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم بالصواب مکتوب پنجاهم ای عزیز از داعے
شهوات ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن واز مواطن غفلت ولا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آئی واز صحبت اهل قوت فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
بگوش هوش استماع کن وبه تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی از خواب غرور ولا یغرنکم بالله
الغرور بیدار شو واز مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله خبر او باز پرس
واز برای کعبه مقصود از سر قدم ساز ودر بادیه انقطاع وتبتل الیه تبتیلا باز آد تجرید قل الله ثم
ذرهم وراحله تفویض افوض امری الی الله با قافله اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر
شو واز مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن واز سبیل مهالک
انما اموالکم واولادکم فتنة به پرهیز وبسلامت بگذر واز مناهج مسالک هدی که ان هذه
تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا راهی پیش گیر وبلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا
دعاه با تضرع وزاری برخوان که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم یا مبشر
قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با بشارت تحیت سلام قولا من رب رحیم
پیش آید وبر جنیبت نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین سوار کند وبجنات نعیم خلد فانقلبوا
بنعمة من الله داعی شود ونسیم عنبر وصال از هر طرفی در وزیدن آید واقداح شراب محبت
بایادی سقات غیب گردان شود وشاهد آهنگ ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا
برکشد ومنادی انس فسانه کلم الله موسی تکلیما آغاز کند ودیباچه فلما تجلی ربه للجبل

جمله دکار را اطناب دہد نواظر عیون بصائر از سکرات حالات خر موسیٰ صعقا خبر یابد
و آثار مشاہدات وجوہ یومئذ ناضرة الی ربہا ناظرة را معائنه کند و بعجز معترف آید
باز بزبان حال گوید که لاتدرکه الابصار وہو یدرک الابصار وہو اللطیف الخبیر **مکتوب
یازدہم** ای عزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی واز سحاب عین باران حسرت نباری
بوستان عیش تو ہرگز از نباتات طرب سبز نشود و گلستان امید بریاحین مراد باور
نگردد واغصان صبر باوراق رضا در ریاحین انس وثمرات قرب وان له عندنا لزلفی
وحسن مآب شاداب نگردد و بکمالیت نرسد وعندلیب قلب بنغمهٔ شوق در ترنم نیاید
وہمای فواد با جنحهٔ انی ذاہب الی ربی سیہدین از قفص ام للانسان ما تمنی در پرواز
نشود واز قضای لاتمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منہم زہرة الحیوة الدنیا لنفتنہم
فیه عبور نکند ہرگز ببدرهٔ فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر نرسد واز آثار اشجار لہم
ما یشاؤن عند ربہم ہیچ برنخورد واز بوستان والله عنده حسن المآب بوی بمشام جان
وی نرسد واز گلزار نعیم لہم دار السلام عند ربہم وہو ولیہم بما کانوا یعملون ہیچ برخوداری
نیابد **مکتوب دوازدہم** ای عزیز خود را از کارخانه المال والبنون زینة الحیوة الدنیا
بیرون دارد دوست ہمت از کارگاہ شغلتنا اموالنا واہلونا گرد آر. واز حضیض صحبت
واماندگان تیه غفلت که نسوا الله فانسہم انفسہم پای ہمت بیرون بر در بستم و ار
رخش طلب در میدان عشق بتاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک
المقربون بچوگان استعانت که واستعینوا بالله بجولان گاہ اولئک علی ہدی ربہم و
اولئک ہم المفلحون در رسان شاید که پیک دولت وبشر الذین آمنوا ان لہم قدم
صدق عند ربہم در رسد و بشارت رساند که ان الله بالناس لرؤف رحیم واسرار
نامه قد جاءکم بصائر من ربکم بدست تو دہند چون تو برموز واشارات آن اطلاع
یابی در حال از شوق سر را قدم سازی و سبل السلام ہذا صراط ربک مستقیما

رابش گیری و قصد نزہت گاہ لہم جنات تجری من تحتہا الانہار کنی واز جنات نعیم خلد لہم
درجات عند ربہم ومغفرۃ ورزق کریم خبر باز پرسی وبشر عنایت ان الذین سبقت لہم
منا الحسنیٰ در رسید و از مملکت ولہم دار السلام رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ خبر یا یک بیک باز گوید
وتختگاہ ومن اوفی بما عاہد علیہ اللہ فسیوتیہ اجرا عظیما داعی شود وگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون **مکتوب سیزدہم** ای عزیز چون لوامع النور اللہ نور السموات والارض بر مشکات
ضمائر لائح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد کہ المصباح فی زجاجۃ الزجاجۃ
کانہا کوکب دری بوارق کشوف یوقد من شجرۃ مبارکۃ زیتونۃ از اسرار اوقات عزام
لا شرقیۃ ولا غربیۃ در لمعان وقنادیل فکرت یکاد زیتہا یضیٔ ولو لم تمسسہ نار فروزان
گردد آسمان سرائر نجوم حکمت وبالنجم ہم یہتدون سر بسر مزین شود کہ انا زینا السماء الدنیا
بزینۃ الکواکب واقمار حضور از افق نور علیٰ نور بر کند و ببروج استعلا عروج نماید کہ والقمر
قدرناہ منازل حتی عاد کالعرجون القدیم وخمار شبستان غفلت را کہ واللیل اذا یغشیٰ
صفت والنہار اذا تجلیٰ بخشد ورياحين گلزار نعیم والمستغفرین بالاسحار نافہ برکشاید
بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یہجعون بنغمات اخزان آہنگ آسف برکشاید وصبح
دولت من یہدی اللہ فہو المہتد طلوع کند معنی لا الشمس ینبغی لہا ان تدرک القمر و
لا اللیل سابق النہار وکل فی فلک یسبحون بظہور انجامد ولطائف غوامض اسرار
ویضرب اللہ الامثال للناس واللہ بکل شیٔ علیم از ضمائر اشکال مبین ومکشوف گردد
واللہ اعلم **مکتوب چہاردہم** ای عزیز مہر سپہر معرفت بہ بروج کمال کہ الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی عروج کند ونور رضیت لکم الاسلام دینا در لمعان آید شواہد اثار
افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فہو علیٰ نور من ربہ بر مشارق لقد جاءک الحق من
ربک بعین الیقین مشاہدہ شود وبر دقائق وفی الارض آیات للموقنین وفی
انفسکم افلا تبصرون مطلع گرداند وبر رموز واشارات فاینما تولوا فثم وجہ اللہ محرمیت بخشد

در ریاح فیض ارسلنا الریاح لواقح و روائح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از موہب عنایت
الله لطیف بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان
الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون با وراق شهود و آغاز تجلی سرسبز و بارور گردد و ینابیع
وصول ذلک فضل الله یوتیه من یشاء از شوامخ خیال و الله ذو الفضل العظیم در بیداء
قلوب جاری شود و مخبر احوال زمان چنین بشارت رساند که الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا و داد مبشر اقبال چنین بشارت دهد که یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا
انتم تحزنون و رضوان از دیار بلدة طیبة و رب غفور با تحف تحیات سلام قولا من رب رحیم
در رسد و ابواب جنات وصول باز کند و مائده نعیم رضی الله عنکم در پیش کشد و گوید ولکم فیها
ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم **مکتوب پانزدهم** [۱۵] ای عزیز نفسی
سلیم ماند ما بر رموز غوامض قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها اطلاع یابد و از لوامع انوار
قلب که لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم اقتباس نور کند و از روائح نفحات
ونفخت فیه من روحی بوی در مشام او رسد و از دقائق مکنونات ویعلم السر و اخفی خبر باز
یابد و در مکتب و اتقوا الله ویعلمکم الله عشق تلقین کند و بر رموز و اشارات قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله شعور یابد و جرعهٔ از جام یحبهم و یحبونه در کام او ریزند و در بزمگاه
مستان بادہای یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک را پیش آرند و چون در آئینهٔ تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم جمال حال ایشان مشاهده کند گوید هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون
و از حسرت برخواند ما لنا ان لا نتوکل علی الله وقد هدانا سبلنا و با تضرع زاران نیاز و زاری
در مناجات شود و گوید ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
و چون نسیم جان فزای ونجینا من الغم در وزیدن آید و برق عنایت کتب ربکم علی نفسه
الرحمة درخشیدن گیرد و مسبح رعد بزبان حال ندا کند واسئلوا ذا الفضل العظیم
مکتوب شانزدهم [۱۶] ای عزیز چون ریاح فضل کرم از مهب عنایت قدیم

در وزیدن آید و اشجار طرب در بساتین طلب اهتزاز یابد و اوراق ہموم از اغصان
ہمم بتحریک نسیم وجد بیکبار رسگے فرو ریزد و قمری شوق بنغمات آسف در ترنم آید و بصوت
حزین برخواند که الم یات للذین آمنوا ان تخشع قلوبہم لذکر اللہ و عندلیب الانس بزبان
حال نغمه برکشد که اجیبوا داعی اللہ و بآہنگ و من احسن قولا ممن دعی الی اللہ بسرایر
یحبہم و یحبونہ نواختن گیرد و چون ترانه قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون بمسامع قلوب
مشتاقان اسرار ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و ہو شہید در رسد
و دلہای ایشان از لذت محبت پاره پاره شود گویند سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضہا
السموات والارض جاذبه و اللہ یدعوا الی دار السلام ہمراه ایشان شود و از خود ش
بکلی بر باید و بر صراط مستقیم انی ذاہب الی ربی سیہدین داعی شود و چون بمنازل
ہذا صراط ربک مستقیما در رسد و از اشجار ریاض انا الی ربنا لمنقلبون اثمار ان ہذا لرزقنا
ماله من نفاد بچیند و از حیاض اسرار الم یعلم بان اللہ یری بابادی من اہتدی لنفسه اعتراف
نماید و نسیمی از لطائف خفیه و ہو معکم اینما کنتم و اللہ بما تعملون بصیر بمشام جان ایشان
رسد و با وراق شہود نحن اقرب الیه من حبل الورید الطیار ارواح از قفس اشباح در فضای
عالم قدس ببال شوق در پرواز شود و آشیان قدیم یاد آرد و اطوار اطباق مسافات
کلمح البصر پس پشت اندازد و کمربه انی وجہت وجہی للذی فطر السموات مرکب طلب از
سر صدق یوم ینفع الصادقین صدقہم در میدان اولئک الذین ہدی اللہ فبہداہم اقتده
درتازد و چون سر حدیقه اینما تولوا فثم وجه اللہ در رسد و از دار مقعد صدق عند ملیک مقتدر
خبر بازپرسد و در دریای محیط و ما قدروا اللہ حق قدره پیش آید و از تلاطم امواج فاستقم
کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا در ورطه حیرت فرو ماند و بلسان اضطرار ندا کند
که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و منادی ربک الغفور ذو الرحمة ندا کند
که اعتصموا باللہ ہو مولیکم فنعم المولی و نعم النصیر و امداد لطائف ہو الذی یسیرکم فی البر

والبحر در رسد و بساحل التفات ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون وا رساند و رضوان
سابقه عنایت ازلی والله عنده حسن المآب باشاره سلام علیکم بما صبرتم در پیش آید و گویند ذلک
هدی الله یهدی به من یشاء ومن یضلله فما له من هاد مکتوب پنجاه و هشتم ای عزیز یکی بکارخانه فلکی اولم ینظروا الی
السماء فوقهم کیف بنیناها در شو و بر بدائع قدرت اجرت نگاه کن که در لوائح ولقد زیناها وما لها من
فروج چه مندرج است یعنی ببصر بصیرت مطالعه کن و در حدائق غرائب والارض مددناها دیده فکرت
بگمار و اشکال والقینا فیها رواسی بنظر عبرت نظاره کن و از اغصان اشجار ریاض وانبتنا فیها من کل
زوج بهیج ثمرات تبصرة و ذکری لکل عبد منیب برچین و در ظلمات نزلنا من السماء سر چشمه الحیات ماء مبارکا را طلب
کن و بابادی شوق اعتراف نما تا مزرعه اعمال تو در درو دخانه قلوب نباتات فانبتنا به جنات وحب الحصید همه
سرسبز شود و نخلستان مقاصد به ریاحین مراد والنخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد سرسبز بارور
گردد و غواص اسرار واحیینا به بلدة میتا پرده بطون بظهور انجامد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
مکتوب پنجاه و نهم ای عزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور کند که والصبح اذا تنفس
و شموس عین الیقین افلاک اسرار از ذرات براوج استوا یابد که والشمس تجری لمستقر لها ظلمات وجود بشریت در ضوء
لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله
ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب ز پیش بر دارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو مبین
فیروزآئی و در معرکه فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین باشکر
معارض شود و ایشان از صدق حال بلسان اضطرار بر خوانند و گویند که یضیق صدری ولا ینطلق
لسانی و با هزاران عجز درخواست کنند که واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم
الکافرین و هاتف عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ندا کند ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون و امداد
عساکر وان جندنا لهم الغالبون باعلام اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و طلیعه انا فتحنا سیوف انا
لننصر رسلنا والذین آمنوا از نیام نرفع درجات من نشاء برکشند و بر لشکر اعدا حمله آرد و آثار فهزموهم
باذن الله بظهور انجامد و اخبار نصر من الله وفتح قریب متواتر گردد و منادی حال ندا در دهد که قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر

تمت

در مطبع منشی نولکشور مقام لکهنؤ بماه نومبر سنه ۱۸۸۴ع مطابق ماه محرم سنه ۱۳۰۲ هجری حلیه طبع پوشید

غلطنامہ مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سرہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	وصیت	وصیت
۳	۱۷	فاضلع	فاخلع
〃	۱۸	اختر تک	اختر تک
۴	۹	ملک	ملکوت
〃	۱۱	بعد	بعده
〃	۲۱	سیر	سر
۶	۱۳	فائد	فائدہ
〃	۲۱	ایما	اینما
۷	۱۶	چیزہار	چیزہای
۸	۲۰	کسم	کسم
۹	۳	آسیا	آیا
〃	۲۱	بشریۃ	بشریت
۱۲	۹	نمیاید	نمی آید
۱۳	۵	خرمائی	خرمای
〃	۱۵	و	کہ
۱۶	۲	شائی	شاہی
〃	۲۱	یر	یند
۱۸	۶	اناالد	انا اللہ
〃	۱۹	کہ	گہ
۱۹	۸	عطا	عطار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۶	مر	مرا
۲۱	۱۲	وادغ	آروغ
〃	۱۷	گفت گوی	گفت وگوی
۲۲	۲	ہوا انا	ہوانا
〃	۱۹	گدائی	گدائی
۲۴	۵	دبگر	دگر
〃	۲۰	ااہی	اہی
۲۵	۲	حرو	حروف
〃	۱۸	لحمدللہ	الحمدللہ
〃	۲۰	بلند	نکند
〃	〃	الحمدللتد	الحمدللہ
۲۶	۱۲	معائنہ	معاینہ
۲۷	۱۱	شمند	شوند
〃	۱۳	ملک ملکوت	ملک و ملکوت
۲۷	۱۵	ست	است
۲۸	۳	خون	خوان
〃	۷	بوئی	بوی
۳۱	۵	مضرت	حضرت
〃	۱۸	حدجہد	جد وجہد
〃	۲۱	ماصل	واصل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۶	کشادم	کشاده
۳۴	۱۰	شده ست	شده است
″	۱۳	پذیر رفته	پذیرفته
۳۴	۱۴	اعزا امام	اعز امام
۳۵	۱	بمانه	با نه
″	۳	بذا المعنی	بهذا المعنی
″	۱۳	خالمت	خاتمت
″	۱۸	دیگر	دگر
۳۶	۱۴	بین الاقبال	من الاقبال
۳۶	۲	غبریت	غبرت
۳۷	۲۰	وفهیا	او فهیا
۳۰	۵	چو	چون
۳۹	۱	افتاده ست	افتاده است
″	۷	درروجود	درو جود
۴۱	۲	ذیار	فریاد
۴۲	۲	بلک	بلکه
۴۳	۲	لیران	طیران

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۹	افیه	اخیه
۴۵	۱	شوق پرواز	شوق در پرواز
۴۶	۳	تالو	تالوا
″	۴	سلیم تابر	سلیم باید تابر
۴۷	۱	والجر	والبحر
۴۸	۱۶	والا انتم	ولا انتم
۴۹	۲۱	وبه	ربه
۵۰	۶	عند	عندنا
″	۱۷	هدی ربهم	هدی من ربهم
۵۰	۱۸	الملفحون	المفلحون
۵۱	۶	الزجاه	الزجاجة
″	۱۷	عزیزدهر	عزیز چون مهر
″	۱۸	لکم السلام	لکم الاسلام
۵۲	۵	عملو	عملوا
۵۴	۶	ستجار	اشجار
″	۱۰	سرار	اسرار

Ahmad Munyarī, Sharaf
al-Dīn ibn Yaḥyā
   Sharaf al-Dīn Yaḥyā
Munyarī